

همسنگار

ویژه‌نامه پاسداشت غلامرضا صنعتگر

در پانزدهمین جشنواره مردمی فیلم عمار

با گفتاری از:

محمدعلی قویدل فرد، علی رضایی، محمدرضا چراغعلی

مجید ذاکری، میلاد عرفان‌پور، احمد رمضی، عرشیا صنعتگر

سردبیر: مجتبی مالکی

نشان‌نویس: مهران پندار

تحقیق و مصاحبه: محمود شهبازی، احمد ظروفی

دبیرتحریریه: مصطفی جعفرخانی

تحریریه: مریم امینی، فرشته عسگری، مهدیه عباسی،

مریم قربانی، زهرا قربانی

با تشکر از: محمدحسین صبوری، روح‌الله رشیدی، حمید صالحی، محمدرضا احمدی، فاطمه قربانی، فاطمه آژیر، ستایش قربانی، زهرا احمدی، شیوا قاسمی، عرشیا صنعتگر و دیگر عزیزانی که ما را یاری دادند.

مدیر هنری و صفحه‌آرا: ابراهیم وکیلی گندمانی

دی ماه ۱۴۰۳

مسئولیت صنعتگر بودن

غلامرضا صنعتگر کجا ایستاده است؟

روح‌الله رشیدی

سرگذشت موسیقی کشور در دوره معاصر، عبرت‌انگیز و همراه با فراز و فرودهای بسیار بوده. نقطه عطف این فراز و فرودها، واقعه عظیم انقلاب اسلامی است؛ یک دگرگونی اساسی در ساحات حیات انسان ایرانی که آثارش در همه دنیا ظاهر شد. پس از این واقعه، پرسش‌ها سربرآورد. پرسش از اینکه سرنوشت هنر و هنرها چه خواهد شد؟ حرف انقلاب در هنر چیست؟ انقلاب با هنر چه خواهد کرد؟ پرسش کوچکی نبود، انقلابی با این ابعاد و ادعا نمی‌توانست به آنچه در عالم هنر می‌گذشت بی‌اعتنا باشد.

پیش‌فرض‌ها بر این استوار بود که آب انقلاب با هنر در یک جوی نخواهد رفت! این پیش‌فرض، بیش و پیش از آنکه متأثر از سیره رهبران انقلاب باشد، برگرفته از آموزه‌های یک گونه از اسلام بود که در جامعه ایرانی جریان داشت: اسلام متحجر. این گونه اسلام، برای مدت‌های طولانی، بر شئون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سیطره داشت و دستاورد اصلی‌اش، مسئولیت‌زدایی از مسلمین در قبال همه‌چیز، مگر بخشی از مناسک فردی. هنر، از یک سو به واسطه چشم‌غره‌های این گونه اسلام، از بسیاری حقایق و معارف، دور و محروم بود و هم‌زمان (به‌ویژه در دوره پهلوی) در حصار تنگ ابتدال به چهارمیخ کشیده شده بود؛ اگرچه گروه‌هایی از هنرمندان، با چنگ و دندان، میراث حریت و معرفت را در هنر زنده نگه داشتند و در معرکه تحجر و ابتدال، نباختند.

در صدر اهداف نهضت امام خمینی (ره) برافکندن همان گونه اسلام بود که وصفش رفت (اسلام متحجر و غیرمسئول) و برکشیدن اسلام ناب محمدی (ص). بیراه نیست که نخستین سخنرانی رهبر نهضت، پس از بازگشت از تبعید (۱۲ بهمن ۱۳۵۷) حاوی خطبندی‌های روشن و شفاف بود با اسلام‌های غیرناب؛ از جمله در ساحت فرهنگ و هنر.

با اشاعه چارچوب‌های اسلام ناب، پایه‌های این پیش‌فرض که «آب انقلاب با هنر در یک جوی نمی‌رود» فرو می‌ریزد و معلوم می‌شود که باید از دوره جدید حیات هنر در ایران سخن گفت. این دوره، مختصات متمایزی دارد که شاید بتوان این مختصات جدید را در یک عبارت خلاصه کرد: «مسئولیت». دعوای اصلی در دوره جدید، دعوای مسئولیت بود: «مسئولیت هنر». مهم‌ترین مطالبه انقلاب اسلامی از هنر، مسئولیت‌پذیری بود. مسئولیت‌پذیری در قبال آنچه در ایران و عالم می‌گذرد. این، همان ارزش اساسی بود که به محاق رفته بود. پیام روشن بود و هم از این رو بود که خیلی زود، جریان جدیدی در ساحت هنر راه افتاد؛ چه در سینما، تئاتر، شعر، گرافیک و در موسیقی. پس از یک دوره کوتاه تعلیق که برای بازاندیشی ضرورت داشت، جریان موسیقی حرکت گرفت. هم خود را با مختصات جدید هم‌خوان کرد و هم خیلی زود، تبدیل به یکی از کانون‌های اصلی اشاعه حرف انقلاب اسلامی شد. دوره پرحادثه و سرنوشت‌ساز دفاع مقدس، محک بزرگی برای همه بود و برای هنر و موسیقی هم همین‌طور. گروه بزرگی از موسیقی‌دان‌ها، آهنگ‌سازان و خوانندگان و البته شاعران، زنجیره ارزشمند تولید موسیقی برای روایت حماسه و مظلومیت ملت ایران را شکل دادند و در این مسئولیت، بی‌وقفه کوشیدند.

عنصر اساسی «مسئولیت هنر»، حتی بعد از دفاع مقدس نیز به شکل نانوخته‌ای به معیار اصلی جریان‌شناسی موسیقی کشور تبدیل شد. سیاست‌های آشفته دولت‌ها و تحولات سریع فرهنگی و اجتماعی، موسیقی را تحت فشار قرار داد. هر دو پدیده، موسیقی را دچار چالش‌هایی کرد و فرصت‌های بزرگی را معطل کرد. تحولات اجتماعی، اقتضائاتی را طلب می‌کرد و سیاست‌های دولتی، فهم روشنی از این اقتضائات نداشت. در این آشفته‌بازار، موسیقی به عبارتی «خودآئین» شد و این خودآئینی، البته زمینه نوعی خودساختگی برای گروهی از هنرمندان را مهیا کرد. خودساختگی‌ای که معطوف به حفظ همان عنصر «مسئولیت‌پذیری» است. این گروه، که کم‌تعداد هم نیستند، فارغ از سیاست‌های دولتی و فشار بازار موسیقی، همچنان در پی مسئولیت تاریخی خود هستند؛ در این سال‌ها ترانه‌سرایان، آهنگ‌سازان،

نوازندگان و خوانندگانی سربرآوردند که در بزنگاه‌ها، قابلیت و مهارتشان ظهور کرد. بزنگاه‌هایی عجیب و سخت که قرار گرفتن در آنها، کار هر کسی نبود. ما در دوره‌ای داریم از مسئولیت هنر حرف می‌زنیم که پدیده جدیدی به عنوان «نیروی فشار در فضای هنر» سامان گرفته است؛ کارویژه این نیرو، اعمال خشونت نسبت به هنرمندانی است که خلاف فهم و میل و برداشت آنها، در مسیر مسئولیت تاریخی و در سمت دیگری ایستاده باشند. بنابراین، وقتی از مسئولیت‌پذیری در بزنگاه‌ها حرف می‌زنیم داریم از یک معرکه سخت درگیری حیثیتی حرف می‌زنیم که قرار گرفتن در آن، روئین‌تن می‌خواهد!

غلامرضا صنعتگر را، که حتماً از پدیده‌های موسیقی دوره جدید است، باید در این مختصات دید و تعریف کرد. خواننده‌ای مستعد و خوش صدا، که کوشیده است گوهر مسئولیت را پاس بدارد و آن را به پای بازار و فشار نبازد. او کم‌نخوانده است. هرآنچه خواننده، برای مردم این سرزمین خوانده؛ برای غم و شادی آنها. برای باور آنها. و برای حقیقت، که گاه مظلوم می‌شود و غریب. مردانگی صنعتگر را بارها دیده‌ایم و صدایش را همگام با فرازهای ویژه تاریخ در دهه اخیر شنیده‌ایم. او امروز در اوج پختگی است؛ هم در هنر و هم در مسئولیت‌پذیری اجتماعی و تاریخی. نسل‌های جدیدتر، حتماً سلامت و صلابتش را می‌ستایند و هنر او را امتداد هنر درخشان عصر انقلاب اسلامی می‌دانند.

میشه ضامنم بشی؟

صدای گرم و مهربانی دارد که باید خونگرمی ذاتی جنوبی‌ها را هم به آن اضافه کرد. خوانندهٔ پاپ، آهنگساز و نوازندهٔ کشورمان است که در آثارش می‌توان رگه‌های پرنگ مذهبی و آیینی را حس کرد. همین‌طور به‌راحتی می‌توان رد جنوبی بودنش را هم در صحبت با او و هم در آهنگ‌هایش دید. مدتی مبتلا به بیماری می‌شود و صدایش را از دست می‌دهد. معتقد است که شفایش را از امام‌رضا؟ ع؟ گرفته و صدایش را به ایشان مدیون است. وقتی صدایش را بازمی‌یابد با شور و قدرتی بیش‌ازپیش به خواندن ادامه می‌دهد و نگاهی متفاوت و منحصر به فرد به کارها و فعالیت‌های هنری پیدا می‌کند. مهم‌ترین جلوه این نگاه، آهنگ‌سازی و آوازخوانی قطعات مختلفی است که در بزنگاه‌ها شنیده‌ایم که «قاسم هنوز زنده‌ست» مطرح‌ترین آنهاست.

از خودتان برایمان بگویید.

بنده غلامرضا صنعتگر هستم. متولد پاییز سال ۱۳۵۴. در بندرعباس، سرزمین شرحی آفتاب به دنیا آمده‌ام. دلم می‌خواهد برگردم به سال‌ها قبل و از زمانی بگویم که هنوز به دنیا نیامده بودم. این‌ها را بزرگ‌ترها برایم تعریف کرده‌اند که دکترها مادرم را جواب کرده بودند. پدر بزرگم دست مادرم را می‌گیرد و می‌برد زیارت امام‌رضا؟ ع؟ و از آقا می‌خواهد که دخترش را شفا دهد. گریه می‌کند و می‌گوید: امام‌رضا! دکتر بچه‌ام تویی. از تو می‌خوام که دخترم و نوه‌ام رو سالم به من برگردونی. حالا مادرم هر وقت صدای مرا می‌شنود که از امام‌رضا؟ ع؟ می‌خوانم، اشک‌هایش جاری می‌شود. می‌گوید یاد آن روز می‌افتم که با پدر بزرگ از بندر به مشهد رفتیم تا شفاعت امام‌رضا؟ ع؟ شامل حالمان شود و خدای امام‌رضا؟ ع؟، غلامرضا را به ما بخشید. همین‌طور که معلوم است، انتخاب اسمم که دلیل داشته؛ اما به نظرم فامیلی‌ام هم با شغلم مرتبط است. تمام صنعتگرها با خلاقیت خودشان چیزی را خلق می‌کنند، بنابراین می‌توان آنها را هم به‌نوعی هنرمند دانست.

از علاقه‌مند شدنتان به موسیقی بگویید. همین‌طور ترانه‌هایتان که رنگ و بوی مذهبی دارد.

کم‌کم با رشد و بلوغ فکری با خوانندگی برای ائمه و معصومین به دنبال حال خوب بودم. معروف شدن به‌تنهایی را نمی‌خواستم. دوست نداشتم چند صبحی دیگر که پدر شدم و فرزندم پرسید، شما برای رشد و تعالی جامعه چه کردی؟ آن‌وقت برایش جوابی نداشته باشم. اما این ارادت و عشق از کودکی شکل گرفته بود. آنجایی که به‌عنوان مؤذن و مکبر در مسجد حضور داشتم. البته جنوب، دریا و نواهای محلی هم در اینکه از کودکی به‌طور عمیق به موسیقی علاقه‌مند شدم، بی‌تأثیر نبود. در کل خانواده، فقط من یک نفر بودم که گرایش‌هایم با بقیه فرق داشت. خانواده‌ام بسیار مذهبی بودند و تکیهٔ امام‌حسین؟ ع؟ داشتند. با علایقم مخالف بودند و دیدگاهشان از موسیقی چیز دیگری بود.

پدرم اولین عکاس بندرعباس بود. من در مغازهٔ پدرم کار می‌کردم و او روزی پنج تومان به من مزد می‌داد. پول‌هایم را پس‌انداز می‌کردم. با همان پول توانستم بعد از چند ماه، یک ملودیکا بخرم. کمی دیگر هم یک کیبورد ارگ خریدم. کلاویه‌های آن ارگ، خیلی کوچک بود ولی به‌شدت از آن لذت می‌بردم. در خانهٔ ما همیشه هیئت و تکیه بود و کارکردن موسیقی راحت نبود. من یواشکی، بالای پشت‌بام می‌رفتم و در هوای گرم بندرعباس، پتو را روی سرم می‌انداختم که پدرم متوجه تمرین من نشود. یک روز پدرم فهمید و به‌خاطر همین سه تا از آن سازها را شکست. دوست نداشتم من موسیقی کار کنم. ذهنیتش متفاوت بود و می‌گفت، این راه درستی نیست.

اولین بار چه سازی می‌زدید؟

اولین بار با ملودیکا ساز زدم. یک‌بار یک قطعه ساده را با ملودیکا درآوردم و زدم. فکر می‌کنم سال سوم یا چهارم ابتدایی بودم. از ذوقم آن قدر به این ملودیکا فوت کردم و ساز زدم که ورم کرده بودم و خانواده‌ام خیال می‌کردند که دیفتری گرفته‌ام. البته آن موقع این بیماری شایع هم شده بود و ترس خانواده بیراه نبود. بنابراین یک روز در بیمارستان خوابیدم. اما گفتند این ورم به خاطر دیفتری نیست و به خاطر فوت کردن بیش از حد به ملودیکا است.

یک قطعه شاد بندرعباسی هم کار کردم. ملودی‌اش را خیلی دوست داشتم و ساخته‌شده بود. هم‌زمان می‌زدم و می‌خواندم. مشکلی که با ملودیکا داشتم، این بود که هم‌زمان نمی‌توانستم هم ساز بزنم و هم بخوانم. چون باید فوت می‌کردم. کلی فکر کردم تا یک راه‌حل به ذهنم رسید. بچه‌های محل را جمع می‌کردم و ساز را در دهان آنها می‌گذاشتم؛ آنها فوت می‌کردند و من ساز می‌زدم و می‌خواندم. این‌طور بود که تمام محل از من شاک می‌شدند! سیستم گلوئی بچه‌های مردم هم به هم خورد بود! دست‌آخر هم یکی از عزیزانی که جایگاه خوبی در عرصه موسیقی استان داشت من را دید و گفت که چقدر خوب ساز می‌زنی. می‌توانی رشد کنی و در موسیقی موفق شوی.

چطور رضایت پدرتان را گرفتید؟

حدود سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ زمانی بود که من واقعاً به‌سختی، موسیقی کار می‌کردم. پدرم بسیار مخالف کار موسیقی من بود و باید طوری پیش می‌رفتم که نه او متوجه شود و نه روی کمکش حساب کنم. آن موقع همه کاری می‌کردم؛ گیتار می‌زدم، درام می‌زدم، می‌خواندم و هرکاری که فکر کنید. در هیچ‌کدام از این‌ها استاد هم نداشتم و خودم کار می‌کردم. در گروه سرود مدرسه هم عضو بودم و در مسابقات شرکت می‌کردم. با کسب مقام اول استان هرمزگان در مسابقات کشوری رامسر، نگاه پدرم به کار موسیقی من تغییر کرد. به عنوان هدیه، برایم بهترین ساز آن زمان را خرید. آنجا بود که استارت کار حرفه‌ای من زده شد. در دوران نوجوانی بودم و بسیار پرشور. بعد از خریدن آن ساز، انگیزه‌ام چندین برابر شد. به همین خاطر، کاری با نام «بندر نازنینم» ساختم. این کار اولین بار از رادیو پخش شد و این‌گونه بود که از آن سال، پای من به صداوسیما استان باز شد. آنقدر رفته بودم، صداوسیمای بندرعباس که همه را عاصی کرده بودم. خب راهم نمی‌دادند.

پدرتان هم کمک می‌کرد به شما؟

پدرم خب یکی از مسئولین شهر بود؛ اما با من همکاری نمی‌کرد. در واقع اهل پارتی‌بازی نبود. مدام می‌رفتم جلوی در صداوسیما. یک نفر می‌گفت باید آفیش شوی، یک نفر چیز دیگری می‌گفت. اما من کوتاه نمی‌آمدم. خلاصه یک روز راهم دادند داخل و گفتند چه می‌خواهی؟ برایشان توضیح دادم که یک آهنگ ساخته‌ام برای تیتراژ برنامه صبحگاهی. گفتند کارت را بیاور گوش کنیم. گوش کردند و همه به‌به و چه چه کردند. باور نمی‌کردم، کارم قبول شده باشد. این‌طور بود که اولین کارم از تلویزیون پخش شد. پولی به من ندادند اما بسیار راضی بودم از اینکه می‌دیدم کارم پخش می‌شود.

بار اول که پخش شد از خانه به صداوسیما زنگ زدم و گفتم: عجب کار زیبایی بود! پسر خاله، دختر خاله، پسرعمه، دخترعمه و همه‌وهمه را مأمور کردم که زنگ بزنند و از کارم تعریف کنند و از صداوسیما بابت پخش آن تشکر کنند. فردا از دختر رئیس صداوسیما زنگ زدند و گفتند: آقای پهلوان‌زاده با شما کار دارد. محبت کنید تشریف بیاورید اینجا. وقتی رفتم گفتند که خیلی تماس گرفته‌اند و از کار شما تعریف کرده‌اند. من هم خوشحال شدم، غافل از اینکه تلفن صداوسیما Caller ID دارد. ۸۲ تماس به صداوسیما گرفته شده بود و تمام آن تماس‌ها از یک تلفن بود؛ از تلفن خانه ما! مردم اصلاً تماس نگرفته بودند. البته من خودم را نباختم و گفتم لابد خط رو خط شده! بگذریم! رئیس صداوسیما گفت: کارت خوب بوده نگران نباش.

کارهای بعدی‌تان چگونه شکل گرفت؟

کار بعدی‌ام برای بندر بود و خیلی گُل کرد. شعرش را از استاد محمدعلی قویدل گرفته بودم. شعر را به‌سختی در اختیار من گذاشت. رفتم پیش او و از کوپن پدرم خرج کردم. گفتم پدرم سفارش کرده یک شعر خوب به من بدهید. ایشان هم به اعتبار پدرم آن شعر را در اختیار من گذاشت و اتفاقاً کار گرفت. یعنی دیگر لازم نشد که خودم از خانه زنگ بزنم و از کارم تعریف کنم! مردم زنگ زدند و از کارم استقبال شد. کلی مطرح شدم و کم‌کم در شهرمان گل کردم. برای آن کار هم به من دستمزد ندادند. اصولاً تا وقتی در بندرعباس بودم، یک ریال هم دستمزد نگرفتم تا اینکه رفتم تهران و اولین کارم را برای قاسم افشار ساختم.

چه زمانی به تهران مهاجرت کردید و فعالیت‌هایتان چه بود؟

تا زمانی که پدرم فوت شد، در بندرعباس بودم. حدوداً سال ۷۸ به پیشنهاد ناصر عبداللهی، روانه تهران شدم. او همسایه دیواربه‌دیوارمان بود و همدیگر را می‌شناختیم. در تهران، جوانی تازه‌کار و غریب بودم. ۲۲ سال بیشتر نداشتم که اولین کارم را با آهنگسازی و تنظیم برای قاسم افشار شروع کردم. او خیلی پرتفردار بود. فکر نمی‌کردم کارم را قبول کند؛ اما قبول کرد. البته روز اول که کار را پیشش بردم، استاد فریدون شهبازیان سی‌دی کارم را به سمتم پرت کرد و گفت: این چه کاریه؟! اول خیلی ناراحت شدم. اما بعد که فکر کردم، دیدم همان حرف استاد، دگرگون کرده بود تا با حساسیت بیشتری کار کنم. وقتی برای قاسم افشار کار کردم، اولین بار اسمم را در تلویزیون ملی بردند و این برایم خیلی ارزشمند بود.

پس از آنجا روند کاریتان تغییر کرد.

روزبه‌روز اوضاع کاری‌ام به لطف خدا بهتر می‌شد. بیشترین دستمزدهای آن زمان را از کارهای قاسم افشار و مجید اخشابی گرفتم. بعد از آن، کارهای زیادی با بچه‌های حرفه‌ای داشتیم؛ آلبومی به نام «رقص نی برای گیتار» که استاد مسعود جاهد به من پیشنهاد کرد و کار فرهنگی و خوبی بود. ایشان توانایی مرا دیده بود و به من لطف داشت. گفت: من می‌خواهم در کنار نی، یک ساز دیگر بزنم. شش ماه وقت گذاشتم و روی فواصل نی تحقیق کردم تا ببینم در کنار چه سازی می‌تواند موفق باشد. خیلی‌ها به من پیشنهادهای مختلفی دادند که سه‌تار، سنتور یا سازهای دیگر بیاور. اما من گیتار را انتخاب کردم. آهنگ و تنظیم گُل آن آلبوم بی‌کلام را انجام دادم. استاد جاهد هم نی آن آلبوم را به زیبایی نواخت. آن کار بسیار خوب فروخت. بعد از آن خیلی به من زنگ زدند و درخواست کار دادند. ارشاد هم به‌خاطر ساختش تبریک ویژه‌ای گفت. تا این مقطع، بیشتر به‌عنوان آهنگساز مطرح بودم.

چه زمانی و چطور از عرصه موسیقی، وارد عرصه خوانندگی شدید؟

دومین کارم، «گمگشته» مجید اخشابی بود. همین‌طور کار آهنگ‌سازی را ادامه دادم تا اینکه یک روز به استودیو رفتم تا یک کار را اتود بزنم. تمرینی خواندم و دوستان گفتند: کاری که خواندی خیلی خوب بود. آنجا بود که به خودباوری رسیدم. جرقه‌های خواندن در ذهنم شکل گرفت. اوایل دهه هشتاد بود که دوست عزیزم، محسن شریفیان گفت: تو صدایت خوب است؛ بیا این دو قطعه را بخوان. من هم قبول کردم و دو قطعه برای کیش خواندم. فکر نمی‌کردم این قطعه‌ها مورد تأیید قرار بگیرد ولی یک روز مجید اخشابی که در شورای صداوسیما بود به من زنگ زد و گفت کارهایت تأیید شده. خیلی خوشحال شدم. بعداً فهمیدم که همه از لطف عبدالحسین مختاباد بوده. بعدش یکی از دوستان به من گفت: آقای مختاباد می‌خواهد شما را ببیند. آن موقع رئیس واحد موسیقی بود. وقتی پیششان رفتم، آقای مختاباد احترام خاصی به من گذاشت که واقعاً برایم لذت‌بخش بود. شاید اگر شخص دیگری جای آقای مختاباد بود، چنین کاری نمی‌کرد.

کار مشترک هم با ایشان انجام دادید؟

دو کار قبلاً ساخته بودم که آقای مختاباد به من گفت: می‌خواهم یک کار برای ایران بسازی. من آن کار را در شش ساعت جمع کردم؛ یعنی آهنگ و تنظیم و شعر و میکس و مسترش. شعر از خانم مریم فتحی بود که ایشان هم برای کارهای من بسیار زحمت کشیدند. وقتی آن آهنگ روی آنتن رفت، خیلی درخواست داشت. بعد استاد مختاباد پیشنهاد داد که یک کار هم برای امام‌زمان (عج) بسازم. آن کار هم گُل کرد. در کنار آن چند کار دیگر هم ساختم که آنها هم خیلی گل کردند.

شما هیچ وقت استادی نداشتید و فقط با شنیدن یاد می‌گرفته‌اید، چه موسیقی‌هایی گوش می‌دادید و از چه هنرمندانی الگو می‌گرفتید؟

چند خواننده قدیمی در بندرعباس بودند مثل نصرک که آوازه‌اش در دنیا پیچیده و الآن ملودی‌های ایشان را موزیسین‌های بزرگ جهان، پیاده و اجرا می‌کنند. نصرک یک طرف قضیه بود و طرف دیگر، ابراهیم منصفی که البته مرحوم شد و از بزرگان موسیقی و هنر بودند. من به مرحوم منصفی علاقه ویژه‌ای داشتم. تخلص او «رامی» بود. ایشان فقط یک خواننده نبود؛ شاعر، آهنگساز و از بزرگان فرهنگ و هنر بود. کسی که آن زمان، شاملو درباره شعر او گفت: «در عصری که همه ما حصر می‌بافیم، ابراهیم منصفی ابریشم می‌بافد.» در بندرعباس بیشتر موسیقی فولکلور خودمان را دوست داشتم و گوش می‌کردم. هنرمندان هم خطه من، زنده‌یاد ناصر عبداللهی، رضا صادقی و عمران طاهری بودند که می‌توانم بگویم الگوی من این عزیزان بودند.

لهجه زیبای جنوبی در کارهایتان تأثیر چیست؟

اساس کار و شروع آن از تأثیرات موسیقی منطقه خودمان است که به کارهایم لهجه و ویژگی خاصی داده. من به مدت دو سال، روی موسیقی محلی و قدیمی جنوبی تحقیق کردم. تلاش کردم برخی از آنها را بازخوانی کنم. از شاخص‌ترین آنها می‌توان به ترانه «میناب گلستان» ساخته استاد خالو قنبر راست‌گواز بزرگان موسیقی محلی جنوب اشاره کرد. مردم کارهای تلفیقی من که ترکیبی از لهجه جنوبی و موسیقی است را بیشتر می‌پسندند. یکی از بردهای من همین لهجه من است. لهجه‌ام را دوست دارم و در ضمن می‌خواهم برای این کار تحقیق و پژوهش کنم. اساتید بزرگی در بندرعباس هستند که از آنها کمک می‌گیرم. یکی از مورخین بزرگ، استاد علی بابایی است که دیدگاه و تفکرشان سطح بالایی دارد و من از ایشان و کارشان خیلی بهره برده‌ام. به دنبال این هستم که در این زمینه یک کار پیوسته داشته باشم.

اولین آلبومتان چه سالی وارد بازار شد؟

اولین آلبوم در دهه ۸۰ وارد بازار شد؛ با عنوان «شیک‌وپیک». البته کارم در تهران خیلی فروش نداشت. چون تبلیغات چندانی هم برایش نشد. اما در بندرعباس، بسیار مورد استقبال قرار گرفت. بعد از آن، بیشتر به کارهای تلویزیون روی آوردم و آهنگسازی و تنظیم کردم. چندین کار هم برای انتخابات خواندم که در دوره خودش خیلی طرفدار داشت. بعد از آن، کاری دست گرفتم که برای امام‌رضا؟ ع؟ بود. شش ماه طول کشید تا آن را ساختم چون سه تاریخ داشت.

پس از آن کنسرت هم برگزار کردید؟

البته که برگزار شده. مثلاً مهرماه سال ۹۴ بود که کنسرتی در فرهنگسرای بهمن برگزار کردم. نشست با دکتر صلاحی، رئیس سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران داشتم. ابتدا قرار بود کنسرتان در برج میلاد باشد و بعد فرهنگسرای بهمن را پیشنهاد دادند. چند سالی بود که کنسرت در آن برگزار نشده بود. به تازگی میلیاردها تومان برای بازسازی اش هزینه کرده بودند. آخرین اجرایی هم در بندرعباس بود. بیش از ۳۵۰۰ بلیت فروختیم. سه سال هم اجرای سازمانی داشتیم. خدا را شکر همه چیز خوب پیش رفت و استقبال هم بسیار عالی بود و راضی‌کننده. گروهی که همراه من بودند از بهترین‌ها بودند. اما چند روز بعد از کنسرت و به دلیل بیماری روانه بیمارستان شدم و دو عمل جراحی انجام دادم.

امکان دارد در مورد بیماری‌تان کمی بیشتر توضیح دهید؟

واقعیتش خیلی دوست ندارم به آن پیردازم و واقعاً حالم را بد می‌کند. چون بعد از آن بیماری، صدایم از دست رفت. البته دکترها این موضوع را پیش‌بینی می‌کردند. گفته بودند ممکن است بعد از جراحی معده و روده‌ام، تارهای صوتی و حنجره نیز دچار مشکل شود. صدایم بعد از آمدن از بیمارستان گرفت و خش افتاد و به‌مرور زمان از دست رفت. قادر نبودم حتی تکلم ساده انجام دهم. فکر اینکه همه داشته‌ها و سهم خانواده‌ام را خرج بیماری‌ام کرده بودم، خیلی عذاب می‌داد. بیماری من هم‌زمان با دوره تحریم‌ها بود. بسیاری از داروها در ایران نبود و از خارج برایم می‌فرستادند. یکی از قرص‌هایم ۳۰۰ دلار هزینه‌اش می‌شد.

چه مدت طول کشید و آن روزها به شما چه گذشت؟

باید بگویم سخت‌ترین روزهایم مدتی بود که خانه‌نشین شدم. خجالت می‌کشیدم بیایم بیرون. در واقع در خانه خودم را زندانی کرده بودم و گاهی پشت رایانه کار می‌کردم. اگر از خانه بیرون می‌آمدم، مردم مرا می‌شناختند و با من سلام و احوالپرسی می‌کردند؛ اما من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم و این آزارم می‌داد. حتی گاهی با نوشتن هم نمی‌توانستم مقصودم را به طرف مقابل برسانم. حرف زدن نعمت خوبی است و گاهی قدر آن را نمی‌دانیم. انگار آن روزها در سکوت الهی قرار داشتیم و این کار خدا بود. در فاصله‌ای که نمی‌توانستم صحبت کنم، دفتری برای خودم داشتم که دل نوشته‌هایم را در آن می‌نوشتیم. این دفتر، بهترین یادگار و خاطره من از آن روزهای نه‌چندان دور و تلخ و شیرین است. عشق و ارادت به ائمه و معصومین؟ عهم؟ باعث شد من روزهای سخت بیماری را با توکل و توسل به معصومین پشت‌سر بگذارم.

همسر یک پرستار واقعی بود. خودش هم می‌گوید من فوق پرستاری‌ام را با بیماری تو گرفته‌ام. به جرئت باید بگویم که اگر تنها بودم، نمی‌توانستم از پس خیلی مشکلات برآیم. همسر پایه‌پای دردهای من، درد کشید و تحمل کرد. همه ناسازگاری‌ها، اذیت‌ها و همه شرایط سختی که به‌واسطه بیماری بر من وارد شده بود را تحمل کرد. چیزی به‌غیراز تشکر نمی‌توانم بگویم و تنها امیدوارم که بتوانم روزی جبران کنم.

قصه شفای شما از محضر امام رئوف را در جایی شنیده بودم لطفاً برایمان تعریف کنید.

دقیقاً شهادت امام‌رضا(ع)؟ بود و حال‌وروز خوبی نداشتم. همین‌طور با خودم درد دل می‌کردم. در خانه و در استودیوم نشسته بودم و با خودم فکر می‌کردم که اگر صدایم برای همیشه و کامل از دست رفت، شغل من آهنگسازی می‌شود و انشالله به مشکل برنمی‌خورم. به همین موضوعات فکر می‌کردم و با خودم کلنجار می‌رفتم. می‌گفتم یا امام‌رضا(ع)؟ تو که آن قدر به من لطف داشته‌ای، میشه ضامنم بشی؟ چند روز قبل از شهادت امام‌رضا(ع)؟، یک بلیت تهیه کردم، هتل را هم با یکی از دوستان هماهنگ کردم تا همراه همسر و پسر به زیارت امام‌رضا(ع)؟ برویم. دم رفتن، یک‌دفعه نمی‌دانم چه حسی در من ایجاد شد. به خاطر فشارهای بسیار زیاد روحی، یک شک و تردیدی در دلم جرقه خورد؛ نمی‌دانم خودخواهی بود یا دل‌شکستگی.

چون امکان تکلم نداشتم، روی کاغذ نوشتم که تا خود امام‌رضا(ع)؟ مرا نطلبید، به مشهد نمی‌روم. بلیت‌ها را پاره کردم و نشستیم کنج خانه. چند روزی نگذشته بود که خادم‌ان امام‌رضا(ع)؟ با من تماس گرفتند و به همسرم گفته بودند که برای تقدیر از شما دعوت می‌کنیم به مشهد بیایید. در دلم شوقی به پا بود. با تمام وجود حس می‌کردم که امام‌رضا(ع)؟ من را طلبیده است. به همراه خانواده به مشهد رفتیم. چند روزی که آنجا بودم، صبح و شب، همراه خانواده‌ام در باب‌الجواد دخیل بستیم؛ اما انگار خبری از شفاعت نبود. چند سال بود با بیماری‌ام می‌ساختم اما تحمل از دست دادن صدایم، برایم خیلی سخت بود. ساعت ۱۰ صبح، پرواز داشتیم برای برگشت. صبح زود رفتم زیارت. از در باب‌الجواد برمی‌گشتم و پشت سرم را نگاه می‌کردم. در دلم می‌گفتم یا حضرت رضا(ع)؟ مگر می‌شود برای شفاعت به پابوس تو آمد و دست‌خالی برگشت؟

وقتی برگشتید همچنان قدرت تکلم نداشتید؟

بله همچنان قدرت تکلم نداشتم و عصبی بودم. طعنه‌هایی که به من می‌زدند، چند برابر شد. می‌گفتند تو که این قدر خودت را مرید ایشان می‌دانستی، چرا امام‌رضا(ع)؟ برایت کاری نکرد؟

یک شب که مادرم برای دیدنم آمده بود. با آشفتگی خوابیدم. نزدیک اذان صبح بود که خواب سفر مشهد را دیدم. پیش خادم‌ان از امام رضا(ع)؟ گله می‌کردم که چرا مشکل من را حل نکرده‌اند. یک‌دفعه با فریاد یا امام‌رضا(ع)؟ از خواب بیدار شدم. صدایم کوچک‌ترین خشی نداشت و من بعد از ۶۵ روز، می‌توانستم به‌راحتی صحبت کنم. همسر و مادرم از خوشحالی فریاد می‌زدند و اشک می‌ریختند و من مبهور بودم. می‌خواستم این معجزه را فریاد بزنم و به همه بگویم که امام رضا(ع)؟ چگونه من را در اوج ناامیدی شفا داد. حالا ضامن آهو ضامنم شده بود و بیشتر از همیشه، معنی آهنگ «میشه ضامنم بشی» را با تار و پود حس می‌کردم.

ماجرای بیماری‌تان رسانه‌ای شد و برخی حرف‌و‌حدیث‌ها هم به گوش رسید، واکنش شما چه بود؟

بله! می‌دانم که حرف‌هایی ردوبدل می‌شد مبنی بر اینکه همه این‌ها، برنامه‌ای از پیش طراحی شده بوده و شاید بیماری خاصی در کار نبوده. اگر این طور بود، برای اجرای برنامه و شویی که داشتم، می‌بایست حداقل در رسانه و فضای مجازی مانور می‌دادم من حتی در یک صفحه اجتماعی هم ندارم و اسیر تبلیغات هم نیستم. مافیای جایی هم نیستم. خیلی از مواقع که دوستان و هم‌صنفی‌های خودم این حرف‌ها را می‌زدند و به گوشم می‌رسید، دلم می‌گرفت، ولی هیچ‌گاه پاسخی به آنها ندادم.

بعد از اینکه حالتان بهبود یافت دوباره آمدید سمت هنر؟

کمی بعد از بهبودی نسبی، آلبوم «هنوزم سرپام» را با همکاری حوزه هنری تولید کردم. بعدش هم آلبوم «خاطره باز» را به مردم عزیز تقدیم کردم و افتخار می‌کنم که تاکنون آهنگ‌سازی و خوانندگی و تنظیم بیش از دوپست موسیقی را برعهده داشته‌ام. «هنوزم سرپام» یک اثر چند منظوره است که در آن ترانه‌هایی با مضامین مذهبی، هم عشقی و هم اجتماعی گنجانده شده و از نظر خودم اثر متفاوتی است. دلیل اینکه من آلبوم‌های کمتری نسبت به هم‌دوره‌ای‌های خودم دارم، طول درمان و بستری‌های مختلفم در محیط درمانی و بیمارستانی بوده. البته به‌طور کلی در حال حاضر معتقدم در مجموع تولید تک آهنگ عقلانی‌تر از تولید آلبوم است. خدا را شاکرم همیشه در چارچوبی که خودم در نظر دارم کار کرده و سعی داشته‌ام و دارم تا آثار ارزشمندی تولید کنم. من به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهم ترانه‌های سخیف بخوانم و خیلی هم مانور تبلیغاتی ندارم، ولی همچنان در این عرصه پرتراфик، سالم کار می‌کنم و مورد لطف و توجه مردم هستم. من از حاشیه‌سازی بیزارم و زندگی آرام و بی‌دغدغه را به هر چیزی ترجیح می‌دهم. معتقدم زندگی شخصی هرکس بسیار مقدس است و لزومی ندارد در معرض دید عموم قرار بگیرد چرا که معتقدم خانواده یعنی محترم‌ترین حریم.

راجع به کار «قاسم هنوز زنده‌ست» هم برایمان بگویید؟

شهادت ایشان ناگهانی بود. صبح روز شهادت، آقای عرفان پور شعری برایم فرستاد که خودش در فاصله خیلی کوتاه سروده بود. بنده هم افتخار خواندنش را داشتم و این کار چند ساعته تولید شد. آن موقع، اولین چیزی که به ذهنم رسید این بود که کاری تولید کنیم که در شأن شهید بزرگوار باشد. من هم با تمام ارادت قلبی‌ام خواندم تا به جان مخاطب بنشیند. به‌شخصه خیلی دوست داشتم در زمان حیات ایشان، موسیقی ارزشمند و فراخور شخصیتش بسازم که توفیق حاصل نشد. در این کار، باز خورد اکثریت مردم عالی بود. خیلی برایم جالب بود که از افرادی با دیدگاه‌های مختلف شنیدم که با جمله «قاسم هنوز زنده‌ست» خیلی انرژی و آرامش گرفته‌اند. بنده تماس‌ها و پیام‌های زیادی از هم‌وطنان خارج از کشور هم برای تشکر و قدردانی داشتم. باید بگویم ایران امروز ما، واقعاً به وجود افرادی شبیه ایشان نیاز دارد. اگر سعی کنیم فقط کمی شبیه به شهید حاج قاسم باشیم و به‌خاطر خدا کار کنیم، قطعاً مشکلات کشورمان حل می‌شود. باید ارادت خودمان به سردار رشیدمان را با عمل نشان دهیم.

باتوجه به اینکه کارهای شما جوان‌پسند و مذهبی است، بفرمایید دلیل اصلی و انگیزه شما چه بوده؟

سخنی از حضرت امیرالمؤمنین (ع)؟ در خاطر هست که می‌فرمایند: آداب و رسوم خود را به فرزندانان تحمیل نکنید زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند. فکر می‌کنم در این حدیث زیبا، درس‌های بسیاری برای ما نهفته است. ما باید برای جوانان و نسل‌های جدید آثاری تولید کنیم که به روحیه، عصر و سبک‌زندگی آن‌ها نزدیک باشد. من هم سعی کرده‌ام و سعی می‌کنم به‌نوعی آهنگی بسازم که در عین به‌روز بودن و فضای جدید در چارچوب مقدسات باشد.

با مخاطباتان چه صحبتی دارید؟

در ابتدا باید بگویم که من برای احساساتم می‌خوانم، هیچ‌وقت به بازار و مارکت فکر نکرده‌ام. هنرمند اگر در خدمت پول قرار بگیرد هرگز اثرش مانا و شورانگیز نخواهد شد. در مرحله بعد هم می‌خواهم خطاب به عزیزانم بگویم هیچ‌وقت ناامید نشوید و هر جا خسته و دل‌شکسته و تنها شدید، حتماً متوسل شوید. اگر حاجاتتان برآورده نشد به‌یقین حکمتی دارد ولی بی‌شک با توسل آرامش پیدا می‌کنید.

در زندگی هنری تان و برای مسیری که پیش رویتان است، چه رؤیایی دارید؟

بزرگ‌ترین رؤیایم این است که یک آلبوم تولید کنم که در آن به زندگی امام‌رضا(ع)؟ از تولد تا شهادت بپردازم. بعد یک کارگردان کاربلد و امام‌رضایی هم برای هر هشت قطعه آن سناریو بنویسد. تور اجرا در سراسر ایران و دنیا بگذارم و از این طریق، موسیقی و نمایش در کنار هم قرار بگیرند و زندگی حضرت امام‌رضا(ع)؟ را روی صحنه اجرا کنم. طرحش را هم نوشته‌ام و بارها درباره اش با افراد مختلف صحبت کرده‌ام. امیدوارم به زودی توفیق انجامش را به دست بیاورم.

هنرمند متعهد

گفت‌وگو با محمدعلی قویدل فرد

مردمان خطهٔ هرمزگان فرهنگ، آداب، رسوم و گویش بسیار زیبا و متنوعی دارند. این تنوع و زیبایی آفرینی در عرصهٔ موسیقی هرمزگان، به‌مانند دیگر عرصه‌ها بسیار محسوس است. این استان پهناور، خواستگاه بسیاری از شاعران و خواننده‌ها و نوازنده‌هایی است که اعتقاد و باور خود را با ابزار موسیقی و شعر به مخاطبان‌شان عرضه می‌کنند. در متن پیش رو محمدعلی قویدل فرد، گوشه‌ای از زندگی آقای غلامرضا صنعتگر، خواننده خوب کشورمان و همین‌طور ویژگی‌هایی از موسیقی هرمزگانی را برای ما توضیح می‌دهد.

بسیار مشتاقیم کمی برایمان از ویژگی‌های موسیقی هرمزگان و همین‌طور از هنرمندان این خطه بگویید. موسیقی بندرعباس با موسیقی بوشهر و خوزستان و دیگر قسمت‌های جنوبی کشور متفاوت است؛ اگرچه وجه اشتراک تمام آنها دریا، صید و صیادی و این قبیل مسائل است. اما به دلیل پیشینهٔ مهاجرپذیری استان هرمزگان و حالت بندری بودن شهر بندرعباس، موسیقی این خطه متأثر از کشورهای آفریقا، اسپانیا، هند، پرتغال و انگلیس شده. در موسیقی محلی این استان هیچ‌گاه رکود نداشته‌ایم. در شعر و ترانه، در آهنگ‌سازی و تنظیم و همین‌طور در خوانندگی، همیشه موسیقی این خطه را روبه‌جلو دیده‌ایم. به همین خاطر، خیلی از آثار موسیقی این خطه، از صفر تا صد، توسط خود هنرمندان آنجا تولید شده؛ مثل آثاری که آقای نصرک که فی‌البداهه شعر را می‌سرود و آقای حبیب‌زاده برایش ملودی می‌ساخت؛ بعد هم اجرا می‌کردند. آقای منصفی یکی دیگر از هنرمندان استان ما بود که با گیتار، موسیقی محلی می‌نواخت. این یک آغازی بود برای تحول موسیقی محلی هرمزگان که بعدها توسط مرحوم ناصر عبداللهی ادامه یافت و مخاطب کشوری پیدا کرد. زنده‌یاد عبداللهی به‌وسیلهٔ ارتباطاتی که داشت، توانست به پایتخت بیاید، گروهی از دوستانش را با خود همراه کند و در تهران یک گروه موسیقی تشکیل دهند. آقای عبداللهی خیلی زود به دیار حق شتافت؛ اما با آن صدای خاص و دل‌نشین، در خاطر مردم ایران ماندگار شد. آقای رضا صادقی نیز یکی دیگر از هنرمندان استان هرمزگان است که در سطح ملی، مطرح است. آقای غلامرضا صنعتگر، این خواننده خوش‌ذوق و بااخلاق و خالق قطعهٔ معروف «میشه ضامنم بشی» هم هم‌استانی بااستعداد ما است.

شما چطور با این هنرمند آشنا شدید؟

او در مدرسه دانش‌آموزم بود. از آن بچه‌های شیطان و پرجنب‌وجوش. خاطریم هست، زمانی که ۱۶_۱۷ ساله بود یک روز با یکی از دوستانش به نام نادر ابراهیمی به خانه‌مان آمد تا از من بخواهد یکی از شعرهایم را در اختیارش قرار دهم. آن زمان با توجه به سن کمی که داشت خیلی مایل نبودم تا ترانه‌ای در اختیارش بگذارم. مدتی از این داستان گذشت. یک روز مدیر مدرسه، والدین عده‌ای از بچه‌ها را به مدرسه احضار کرد؛ آنهایی که شیطنت کرده بودند یا درسشان را نخوانده بودند. آقای صنعتگر بزرگ، پدر غلامرضا هم آمده بود. مردی شریف، خنده‌رو و خوش‌رفتار. از معتمدین بندرعباس که اولین عکاسی را در شهر، دایر کرده بود. همیشه به من و سایر دبیرها می‌گفت، فرض کنید غلامرضا بچهٔ خودتان است. به او خیلی سخت نگیرید. در آن جلسه‌ای که در مدرسه بود با من صحبت کرد و گفت: آقای قویدل! یک ترانه هم به آقا غلامرضای ما بده. گفتم: چشم آقای صنعتگر! مخلص شما هم هستیم.

بعد ترانهٔ «یک نفس یه بند جونوم» را در اختیارشان گذاشتم. او هم خواند و خیلی موردتوجه قرار گرفت. حتی از تلویزیون هم پخش شد. فکر می‌کنم این اولین کار او بود که منتشر شد.

از نظر حرفه‌ای او را چطور می‌دیدید؟

او جدای از بحث خوانندگی، نوازنده، آهنگساز و تنظیم‌کننده آهنگ هم بود و هست. به دلیل تسلطی که بر سازهایی مثل پیانو و گیتار دارد و توانایی بالایش، هنرمندانه موسیقی محلی را اجرا می‌کنند. یادم هست همان زمان‌ها که از من ترانه می‌گرفت، یک کیبورد داشت و یک گیتار. ملودی و آهنگ کارهایش را خودش می‌ساخت.

جنس صدای غلامرضا به نحوی است که با مخاطب، ارتباط برقرار می‌کند. مخاطب کارهایش را دوست دارد و تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. بارها شنیده‌ام که مردم قطعاتش را زیر لب با خود زمزمه می‌کنند. دلیلش این است که جنس صدایش مختص خودش است و از کسی تقلید نمی‌کند.

اخلاق، روحیات و همین‌طور اعتقاداتش را چگونه توصیف می‌کنید؟

در زندگی، یک فرد بسیار اخلاق‌مدار و معتقد است. تعلقات مذهبی و اعتقادی آقای صنعتگر در کارهایش هم ملموس است. کارش برای امام‌رضا(ع)؟، حاج قاسم، حادثه هوایمای ایرباس ۶۵۵ و همچنین کارش برای فلسطین نشان از افکار و اعتقادات او است. همه اینها نشأت گرفته از تعهد، وظیفه و مسئولیتی است که به‌عنوان خواننده، احساس می‌کنند. او نسبت به اتفاقاتی که در پیرامونش می‌افتد، حساس است و از هنرش برای بیان ایدئولوژی خود استفاده می‌کند. این مسئله، خوشایند عده‌ای نبوده و شاید هم برای او هزینه ایجاد کرده است. اما آقای صنعتگر در این راه هیچ‌گاه متزلزل نشده و عقب‌نشینی نکرده است. او برای پیشکسوتان و بزرگ‌ترهای این هنر، خیلی ارزش قائل می‌شود. همیشه سعی می‌کند، اصالت خود را فراموش نکند. به هرمزگانی بودن خود افتخار می‌کند، مثل تمام مردمان ایران‌زمین که به هویت ملی و شهری خود افتخار می‌کنند. امیدوارم هر جا که هست پایدار باشد.

آوای هرمز

گفت‌وگو با علی رضایی پژوهشگر موسیقی هرمزگان

امروز اگر کمی در شهرهای شلوغ و پر سر و صدا بچرخیم، احتمالاً آهنگ‌هایی می‌شنویم که غالباً محتوای ظاهری هم ندارند، چه برسد به محتوای عمیق و دگرگون‌کننده. البته شاید این هم سوغات زندگی مدرن باشد؛ چون روزگاری جای جای این سرزمین، شعرایی را به خود دیده که با هر بیت‌شان می‌توانستند دریایی از محتوا را به مخاطب خودشان برسانند. فرم موسیقی‌ها هم امروز چنگی به دل نمی‌زند و به اندازه محتوای وضعیت اسفناکی دارند؛ اما هنوز هم بارقه‌های امید را می‌توان یافت. حتی در این روزگار تاخت و تاز صنعت هم، هستند مردمانی که هنوز به موسیقی‌های محلی خود پایبند هستند. مردمان هرمزگان از همین دسته به شمار می‌روند.

از قدمت موسیقی هرمزی برای ما بگویید.

استان هرمزگان به لحاظ جغرافیایی، استان پهناوری به حساب می‌آید و از نظر موسیقی هم قدمتی چندین ساله دارد. نخستین خبری که ما از حضور موسیقی در استان هرمزگان داریم به قرن هشتم برمی‌گردد. آن زمان جهانگردان به دلیل موقعیت خاص هرمز، زیاد به این شهر می‌آمدند. خیلی از آنها موسیقی خاص این شهر را می‌شنیدند و بعضاً نظرات جالبی هم درباره موسیقی این شهر داده‌اند. برای نمونه ابن بطوطه مغربی در کتابش نوشته است که مردم هرمز موسیقی خیلی دل‌انگیزی دارند. تحقیقات میدانی به ما نشان می‌دهد که اگر بخواهیم موسیقی هرمزگان را خوب بشناسیم باید میان آواهای مردمی به دنبالش برویم. مردم این خطه، در مواقع برداشت محصول، به هنگام خرمن کردن آنها، فصل چیدن خوشه‌های خرما یا زمان ماهیگیری، آواهایی دارند که به عنوان کارآوا یا موسیقی کار از آن نام برده می‌شود. در گذشته وقتی محصولی برداشته می‌شد یک نمایش، همراه موسیقی اجرا می‌شد و مصیبت‌های برداشت محصول را در آن نمایش نشان می‌دادند. مشکلات ارباب‌رعیتی و زورگویی‌های ارباب، محتوای بیشتر این نمایش‌ها را تشکیل می‌داد. در آن اجراها که بیشتر رویکرد ظلم‌ستیزی داشت، نابسامانی و تبعیض اجتماعی به ریشخند گرفته می‌شد.

به طور کلی موسیقی هرمزگان به چند بخش تقسیم می‌شود؟

با نگاه به تنوع زیستی و جغرافیایی هرمزگان، من در پژوهش خود، موسیقی هرمزگان را به سه بخش دریایی، دشتی و کوهستانی تقسیم کرده‌ام. این سه بخش، با هم تفاوت‌هایی کلی دارند و هر یک دارای ویژگی منحصر به فردی هستند. وقتی وارد موسیقی دشت می‌شوید، می‌بینید محور موسیقی را سُرنا و دُهل‌های بزرگ تشکیل می‌دهند که در اصطلاح رایج، به آن ساز و دهل هم می‌گویند. در این بخش موسیقی، محور اصلی سُرنازن‌هایی هستند که به آنها لوتی می‌گویند. کسانی که دهل بزرگ و دهل کوچک می‌زنند به اضافه تنبک‌زن از دیگر اعضای این مجموعه به حساب می‌آیند.

در موسیقی کوهستان از دو ساز شاخص استفاده می‌کنند؛ یکی تنبک و دیگری قیچک. نوازندگان قیچک را پهلوان می‌نامند. در موسیقی کوهستان، یک گروه، معمولاً یک پهلوان یا یک قیچک‌نواز دارد و یکی دو تنبک‌زن، او را همراهی می‌کنند. گاهی نوازندگانی دیگری هم به گروه اضافه می‌شوند؛ مثلاً نوازندگان نی بلند هم بعضی اوقات در موسیقی کوهستان دیده می‌شوند. به ساز آنها کَلَم‌شَش یا شش سوراخ می‌گویند. موسیقی کوهستان بیشتر حماسی است و راوی قصه‌ها است؛ مثل قصه دو برادر، شیمُرو و رزم پهلوانانی که با حاکمیت روز

خودشان مبارزه می‌کردند. اگر به این سازها خوب گوش دهید، صدای پای اسب و چکچک سلاح را می‌شنوید. این ویژگی خاصی است که ما در قصه‌گویی موسیقی کوهستان می‌بینیم.

موسیقی دریا را هم می‌شود جزو موسیقی آیینی نامید. در آداب و رسوم جنوبی‌ها برای رفتن به سفرهای طولانی باید از دریا اجازه گرفت و این کار آیینی دارد. برای این آیین مجلسی به رزیف تشکیل می‌شود که مجلسی ذکرگونه است. دهل‌ها در مرکز این موسیقی قرار دارند و آواها باهماهنگی خوانده می‌شوند. این هماهنگی‌ها باعث شده نحوهٔ پارو زدن، با طوفان روبه‌رو شدن، بادبان افراشتن، با دزدان دریایی رو به‌رو شدن، کالاخریدن، برده خریدن، برده فروختن و همهٔ این ریزه‌کاری‌های دریایی در رزیف به گوش برسد. اگر به ظاهر نگاه کنید، فقط رقص شمشیر می‌بینید؛ اما در واقع این رقص شمشیر، به مبارزه با دزدان دریایی اشاره دارد. وقتی در آن مراسم، خیزران‌ها را تکان می‌دهند، نماد حرکت پارو‌ها است و این موسیقی با همه علائم گره خورده است. نوع دیگر موسیقی دریا، موسیقی زار است که نوعی موسیقی درمانی محسوب می‌شود. این ساز را برای شخصی که دچار بیماری‌های روحی شده اجرا می‌کنند. در این نوع موسیقی، ابزارها متفاوت است که نشان می‌دهد ابزارهای این موسیقی وارداتی‌اند؛ یعنی، مردم سفر کرده‌اند و فرهنگ‌ها به مبادله رسیده. در واقع سبک زار نشان می‌دهد، از هرجا خرمنی دیده و توشه‌ای برداشته. برای همین می‌بینید در کنار دهل‌های بومی، دهل دراز هم از آفریقا آمده.

موسیقی‌های آیینی زیر مجموعه‌هایی هم دارد؟

بله همین‌طور است؛ در کنار موسیقی آیینی موسیقی مولودی‌خوانی را هم داریم. در آن سبک، مرکز موسیقی دف است و جلسه شباهت زیادی به سماع صوفی‌ها دارد و انگار شما در حلقهٔ عارفان قرار گرفته‌اید، همه‌اش ذکر و دعا و ندبه است. جذابیت و هماهنگی خاصی در این نوع موسیقی موج می‌زند.

نوع دیگر این سبک‌های موسیقی، سبک جویباری است که ریتم تندتری دارد. برگرفته از همان تندی و طوفانی بودن دریاست، اصطلاحاً ما به آن موسیقی گرم هم می‌گوییم.

قسم دیگری هم داریم که مخصوص مراسم عروسی است. در جنوب، برعکس جاهای دیگر که عروس به خانهٔ داماد برده می‌شود، داماد را به خانهٔ عروس می‌برند. موقعی که داماد در حال حرکت است، گروه نوازندگان و آنهایی که نغمه‌های جویباری می‌خوانند، خوانچهٔ بسیار زیبای عروسی را می‌چرخانند و داماد را به خانه عروس می‌برند. این موسیقی متناسب با این حرکات است مثلاً وقتی موسیقی از حالت مردانه به حالت زنانه منتقل می‌شود، این نغمه‌های جویباری با حرکت دستمال‌های خانم‌ها و خواندن آنها همراه می‌شود و بسیار دل‌انگیزتر می‌شود.

به نظر تان دلیل این همه تنوع و جزئیات در موسیقی هر مز چیست؟

موسیقی هر مز رازآمیز و درعین حال تفسیرکننده است. بهتر است بگویم الفبا دارد. منظورم نُت نیست. در واقع موسیقی با ما حرف می‌زند. به ما می‌گوید که من در چه موقعیتی هستم. مثلاً در موسیقی آیینی، وقتی باران نمی‌بارد و دعای باران برگزار می‌شود، هم‌زمان موسیقی خاصی نیز اجرا می‌کنند. در این مراسم، می‌بینید موسیقی همراه با مردم، ناله و راز و نیاز می‌کند و همه در آن مراسم با التماس از خدا درخواست باران دارند. یعنی تفسیری از ناله‌هایی که از درون آدمی می‌آید را می‌شود در موسیقی آن مراسم هم دید.

تفسیر ارتباط طبیعی آدم‌ها با آب و هوا، محیط و زندگی و... در این موسیقی به چشم می‌خورد. موسیقی هر مزگان، همیشه یک حرف خاصی برابمان دارد و خبر خاصی را به ما می‌دهد. این موسیقی آنقدر اثرگذار است که به‌راحتی به کشورها و فرهنگ‌های دیگر منتقل می‌شود. خوبی فرهنگ همین است که اگر قرار باشد در خودش محبوس شود، دیگر فرهنگ نیست. فرهنگ زاد و ولد می‌کند، می‌دهد و می‌گیرد و به همین سبب بارور می‌شود؛ موسیقی هر مزگان هم دقیقاً همین‌طور است.

ممکن است ساز و ابزاری از جای دیگری آمده باشد؛ ولی وقتی این موسیقی در آیین و زبان هر مزگان قرار می‌گیرد رنگ و بویش هم به آن اقلیم خو می‌کند. خوشبختانه در موسیقی هر مزگان این نکته را به زیبایی در جای جایش ملاحظه می‌کنیم.

به نظرتان چرا موسیقی هرزگان منحصر به فرد است؟

علت خاص بودن موسیقی هرزگان، وجود قومیت‌ها است. یک گوشه بلوچ‌ها می‌نشینند و زبانشان بلوچی است پس موسیقی‌شان هم بلوچی است. بشاگردی‌ها، موسیقی مخصوص خودشان را دارند. خود شهر بندر، موسیقی بندری مخصوص خودش را دارد و هر کدام از قومیت‌های لاری، گراشی، اوزی، بلوچی، خنجی و... موسیقی خودشان را اجرا می‌کنند. خیلی از جاها اینها در هم تنیده می‌شوند و این است که موسیقی یک رنگ و حال خاصی پیدا می‌کند. هرزگانی‌ها حتی در تعزیه هم موسیقی خاص خودشان را دارند و از این جهت، هم هرزگان به دلیل تأثیر از کشورها و شهرهای دیگر دارای تنوع بی‌نظیری است.

موسیقی امروز هرزگان را چطور توصیف می‌کنید؟

این سبک‌های موسیقی از درون آدم‌ها بلند شده و هنوز دارد با آدم‌ها نفس می‌کشد اما به دلیل اینکه ما نتوانستیم موسیقی را درست معرفی کنیم، موسیقی دریا و دشت و کوهستان با هم آمیخته شده و برای همین، پیدا کردن راز و رمزهای اولیه، سخت شده؛ اما با این حال، موسیقی امروز این خطه، وام‌دار گذشته خودش است و به دلیل شورانگیزی و جذابیت، نسل جوان را نیز خریدار این هنر کرده. این خصوصیات باعث شده آدم‌ها به هم نزدیک‌تر شوند.

اگر بخواهیم از خصوصیات دیگر موسیقی هرزگی برایتان بگویم، باید به این نکته اشاره کنم که در کنار موسیقی شاد، گذرا و لحظه‌ای، موسیقی‌هایی هم دارد که انسان را به تفکر وامی‌دارد مثل اثر موتزارت، بتهوون یا چایکوفسکی که ما با آن فلسفه زیستن انسانی را مطالعه می‌کنیم.

پیشنهادتان به بزرگان موسیقی هرزگی چیست؟

نسل جوان امروز حوصله برگشت به گذشته را ندارد و دنبال هیجان است. جوان می‌خواهد نوآوری کند، یک تکه موسیقی از اینجا و یک تکه از آنجا برمی‌دارد، مونتاژ می‌کند و اینها را به هم وصل می‌کند تا یک چیز جدید بسازد و فکر می‌کند کار خوبی کرده. اینجاست که پای بزرگان موسیقی هرزگی باید به میان بیاید و دست جوان‌ها را بگیرند و با راهنمایی درست و بازکردن دروازه‌های حوزه نقد، راهنمای جوانان باشند. اثری که ساخته می‌شود از همه جهات باید مورد نقد بگیرد. این کارها باعث می‌شود که حتی واژگان موسیقی هم رنگ و بوی جغرافیا و خطه را به خودش بگیرد. اینها همان دغدغه‌هایی است که باید خانواده موسیقی نسبت به موسیقی امروز داشته باشد.

به نظرتان چطور می‌توان موسیقی اصیل را برای آیندگان حفظ کرد؟

خوشبختانه ما در باغ فرهنگ چیزهایی داریم که برای خیلی‌ها آرزو است. اما سؤال بزرگ این است که چطور می‌شود این باغ را حفظ کرد؟ این نیاز، می‌طلبد که یک تشکیلات فرهنگی متناسب پای کار بیاید. مثلاً دانشکده موسیقی، یا دانشگاه هنر باید در بحث حفاظت از موسیقی اصیل، در کنار ذوق و سلیقه شخصی، یک نگاه علمی هم به قضایا داشته باشد. باید یک مرکز علمی ارزشمند داشته باشیم، حالا فرقی نمی‌کند اسمش هر چه می‌خواهد باشد. مهم این است که آثار گذشته را جمع‌آوری و حفظ کند و با این کار دست جوان‌ها را بگیرد. همه این استعدادها و علاقه‌مندی‌ها را در یک آبگیر ارزشمند جمع کند و کانالیزه بشود. یعنی باید نظم و ترتیبی اندیشیده شود که نسل‌های آینده به خوبی از این ظرفیت‌ها بهره‌مند شوند.

همراه همیشگی

گفت‌وگو با دکتر محمدرضا چراغعلی

به‌راستی اگر قرار باشد تأثیر آثار غلامرضا صنعتگر را بررسی کنیم باید به این نکته توجه کنیم که او هیچگاه تنها نبوده و این موفقیت را مدیون افرادی است که همیشه همراهش هستند. به سراغ دکتر چراغعلی رفته‌ایم تا برآیمان قصه بودن در کنار غلامرضا صنعتگر را روایت کند.

غلامرضا صنعتگر را از کجا می‌شناسید؟ همشهری هستید؟

خیر او بندرعباسی هست و من اصالتاً گرگانی؛ شرق و غرب عالمیم. اما سال‌هاست که رابطه‌ی دوستانه داریم. در واقع ما بیشتر دوست هستیم تا همکار. به نظر من اگر آشنایی فقط وابسته به کار کردن باشد، خیلی ارزشمند نیست. جدا از بحث کار، چندین سال است که دوستی و احترام بین ما برقرار است. چندین بار با هم مسافرت رفته‌ایم. سفر به بندرعباس که بسیار خاطره‌انگیز بود.

از مسافرت‌هایتان خاطره‌ای دارید؟

مسافرت‌م به جنوب، خیلی جالب بود. در بندرعباس خیلی‌ها او را می‌شناسند و تحویلش می‌گرفتند. در شهر برای خودش اسم‌ورسمی دارد. من به [غلام] رضا گفتم، غذای جنوبی خیلی دوست دارم. با هم رفتیم شیلات. یک عالم موجودات دریایی ریزودرشت گرفتیم. خیلی هم عجیب و غریب بودند. مانده بودیم که چطوری باید طبخشان کنیم. خلاصه بعد از خوردن غذا رفتیم منزل مادرش. در حیاط، برای‌مان نان محلی با روغن دریایی درست کرد. بسیار سفر شیرینی بود. در تهران هم ارتباط داریم؛ پسرش، عرشیا و همسرش چندین بار استودیو آمده‌اند برای ضبط.

اولین قطعه‌ای که از ایشان شنیدید کدام بود؟

اولین بار صدایش را در سال ۸۳ شنیدم در آهنگی با موضوع امام‌رضا(ع). کار قشنگ و با احساسی بود. ارتباط کاری ما از آنجا به بعد کم‌کم شروع شد. عمدتاً کارهای مشترکمان سفارشی یا مناسبتی بوده و کمتر به سمت تولید ترانه مستقل رفته‌ایم.

راز ماندگاری آهنگ امام‌رضا(ع)؟ چه بود؟

مردم از هر قطعه‌ای که استقبال می‌کنند، حتماً مجموعه عواملی مثل ملودی، تنظیم و اجرایش خوب بوده؛ متناسب با صدای خواننده. بخش دیگر هم کلام است. باید مضمونی داشته باشد که مردم بتوانند، سریع ارتباط برقرار کنند. اگر حتی یک مورد هم خوب نباشد، چرخ آن کار می‌لنگد و کار نمی‌گیرد. همه این موارد در این آهنگ به خوبی رعایت شده بود. ضمن اینکه در مملکتی زندگی می‌کنیم که ارادت قلبی به امام‌رضا(ع)؟ بسیار زیاد است و مردم به راحتی با ایشان انس می‌گیرند. ناگفته نماند که این کار صمیمی و دلی بود و این حس کاملاً انتقال پیدا می‌کرد.

اولین همکاری‌تان با آقای صنعتگر را به خاطر دارید؟

حجم کارم زیاد بوده؛ یادآوری اولین کار مشترکمان کمی سخت است. اما به‌طور کلی یک کار مشترک داشتیم برای شهدای غواص یا مثلاً یکی دیگر برای حضرت زهرا(عها)؟ همین‌طور برای ناجا، محرم، حاج قاسم سلیمانی، ایران، کوروش و... . بیشتر از ده یا دوازده کار مشترک انجام داده‌ایم.

کدامشان بیشترین مخاطب را به خود جذب کرد؟

از کارهایی که برای من باز خورد داشت، یکی کار «قاسم هنوز زنده است» و یکی هم کار «دفاع از شط». فارغ از سیستم حکومت و حاکمیت، مردم کار دفاع از شط را خیلی ها پسندیدند؛ چون دلی بود و آن قصه باورنکردنی، روی مردم بسیار تأثیرگذار بود. بعد از پخش خیلی ها به من زنگ زدند و گفتند کار قشنگی شده و خیلی با احساس است. کارهای دیگرمان باز خوردشان تا این اندازه نبود. این واقعیت است و اصلاً قرار نیست که یک خواننده، در تمام عمرش پانصدتا کار خوب داشته باشد. معمولاً پنج، شش تا از کارها گل می کند.

در مورد کار غواص ها برایمان تعریف کنید که چطور کلید خورد و پیش رفت؟

تا جایی که به خاطر دارم، بانی کار حوزه هنری بود. گفتند که می خواهند برای شهدای غواص، کاری را بخوانند. شعرش را رضا برای من فرستاد و من هم ملودی را کار کردم. به استودیو رفتیم و صدایش را رکورد کردم، بعد هم تنظیم شد. ابتدا قرار بود، گویش بندری باشد ولی اشکال کارمان این بود که در کل شعر، فقط چند کلمه محلی بود. اکثر کلمات، ادبیات متعارف روز بود، اما با همان چند کلمه، سعی شد گویش و لهجه بندری حفظ شود.

اتفاقاً نهایتاً کار خوبی هم شد. یک کار پاپ ارکسترال که آلمان های موسیقی پاپ و کلاسیک هم در آن استفاده شده بود. ما سعی کردیم کمی تم های فولکلور جنوبی هم استفاده کنیم. با این کار، جغرافیا و لوکیشن قطعه هم زیبا می شد. خصوصاً وقتی که قرار بود، تصویرگذاری شود.

از کاری که برای حاج قاسم ساختید هم خاطره ای دارید؟

کاری که برای سردار ساختیم خیلی عجیب بود. به جهت اینکه شهادت ایشان نیمه های شب بود. یادم هست که صبح شهادت، حدود ساعت هشت من زنگ زدند و گفتند که باید سریع و بدون وقفه، یک کار بسازید. طوری که باید به خبر ساعت دو برسد. سخت بود، شاید هم کمی نشدنی. آن روز، اکیب شبکه خبر، حدوداً از دو ساعت قبل، در استودیوی ما نشسته بودند و ما خودمان هنوز داشتیم توی اتاق، کار می کردیم؛ یعنی کار آماده نبود. کل ماجرا را تا حدود ساعت ۱ بستیم و کار پخش شد. استقبال خیلی خوبی هم شد. نکته جالبش این بود که عصرش که آهنگ پخش شد؛ چند نفر به من زنگ زدند و گفتند: تو خبر داشتی که قرار است چنین این اتفاقی بیفتد؟ چطور اینقدر سریع، آهنگ ساختی؟ باورشان نمی شد با این سرعت کار ساخته شده باشد.

هنگامی که به شما پیشنهاد داده شد نگفتید که در این زمان کم نمی توان کار تولید کرد؟

به نظرم انسان در یک مقطعی، آنقدر حرفه ای شده که چشم بسته بفهمد کار در این چند ساعت جمع می شود یا نه. خیلی وقت ها هم کار خوب، وابسته به زمان نیست. قبول دارم خیلی زمان کم بود ولی به هر حال با آن بضاعت، سعی کردم برسانم و اتفاقاً اثر خوبی شد. حتی در این زمان کم، نوازنده آوردیم و ساز زد. ما هم ضبط کردیم در حالی که می شد با کیبورد، کار را تمام کنیم. اندازه فرمت و فرم آهنگسازی هم عالی بود. پیش تر هم گفتم وقتی کاری مورد استقبال قرار می گیرد، حتماً همه اجزای آن به خوبی اجرا شده. در این کار هم همین طور بود. دوباره هم گوش می کنم، نمی توانم ایرادی از این قطعه بگیرم.

به نظرتان در آن مقطع اگر این کار به شخصی غیر از آقای صنعتگر پیشنهاد می شد انجام می داد؟

حقیقت این است که برای ورود به کارهای مناسبی، بعضاً مشکل داریم و اکثر مدیران هم از این مسئله آگاه هستند. هرگاه می خواهیم مضمون اجتماعی، سیاسی، دولتی را کار کنیم، خواننده، به راحتی ورود نمی کند. به جهت اینکه اعتقاد دارند باید حتماً خودمان دغدغه اجتماعی آن را داشته باشیم یا ممکن است مخاطبمان را از دست بدهیم. متأسفانه، این شکاف وجود دارد. خصوصاً در موسیقی که به شدت، خط قرمزهای وحشتناکی وجود دارد. بچه های موسیقی، واقعاً محروم ترین قشر هنری هستند. هیچ حمایتی نمی شوند و به تبع، به راحتی به بسیاری موضوعات ورود نمی کنند. جالب است که خیلی ها هم به ما هم ایراد گرفتند که چرا چنین کاری انجام دادید؟ بعضاً مورد هجمه هم قرار گرفتیم ولی نوع نگاه ما به کارمان فقط به عنوان یک حرفه و شغل نیست. ما در این مملکت زندگی می کنیم و عاشق ایران هستیم. البته در مورد سردار هم قضیه خیلی متفاوت است. نمی توان علاقه مردم به ایشان و جمعیت چند میلیونی تشییع را نادیده گرفت. مردم معتقدند که سردار، توانست جنگ را خارج از مرزهای ایران نگه دارد و این چیز کمی نیست.

به نظر شما در فضای حرفه ای، گرایش ها مذهبی برای آقای صنعتگر آورده داشته؟

به نظرم برای آقای صنعتگر خوب بود، چون مسیرش را یک مقدار تغییر داد و رفت به همین سمت. اغلب کارهایی که خواننده به گرایش‌ها و تفکرات حوزه هنری و تبلیغات اسلامی نزدیک بوده. اتفاقاً از او حمایت می‌شود. البته کارهایی که رضا می‌پذیرد و می‌خواند واقعاً با اعتقادات درونی‌اش همخوانی دارد. این طور نیست که به فکر مادیات و حمایت و... باشد؛ بلکه کاملاً دلی و از روی عشق به دین و وطن کار می‌کند.

اگر کار ایشان از روی علاقه نبود به نظرتان باز هم این قدر مورد استقبال قرار می‌گرفت؟

جمله معروفی هست که می‌گوید اگر یک خواننده، شعری از شکسپیر یا آهنگی از بتهوون را بخواند ولی دوستش نداشته باشد، امکان ندارد کار خوب شود. یعنی اگر در عالی‌ترین سطح حرفه‌ای هم باشد و مردم آن کار را دوست نداشته باشد، امکان ندارد خوب از آب درآید. چون مخاطب، انرژی شما را دریافت می‌کند. پس اگر اعتقاد نباشد اصلاً امکان ندارد اتفاق خوبی بیفتد و اثر هنری خوبی تولید شود.

صدای آقای صنعتگر رو چطور توصیف می‌کنید؟

صدای خیلی خاصی دارد و این خیلی جالب است که این صدا، برند خودش است. شبیه هیچ کس نیست و ادای کسی را در نمی‌آورد. صدای خودش تغییرهای خوبی دارد. این خیلی خوب است که خواننده تا شروع کند به خواندن بتوانیم از روی صدای منحصر به فردش، اسمش را تشخیص دهیم. نه اینکه فکر کنیم شبیه بچگی‌های فلانی یا شبیه سی‌سالگی یکی از خواننده‌هاست. به نظرم کارهای رضا، طوری است که خود اثر از خودش دفاع می‌کند. اثری که حتماً باید کسی از آن دفاع کند، خوب نیست.

اگر او آهنگساز نبود کارهایش چطور پیش می‌رفت؟

کسی که هم‌زمان آهنگسازی می‌کند و می‌خواند، بهترین جای صدای خودش را به راحتی می‌تواند پیدا کند و برای آن ملودی بسازد. طبیعتاً اگر قریحه ملودی‌سازی در ذهن آدم باشد، خیلی کمک‌کننده است. البته رضا فقط برای خودش کار نکرده، برای خیلی از خواننده‌های دیگر هم کار آهنگ‌سازی انجام داده. شاید تنظیم‌ها را اشخاص دیگری انجام داده باشند.

مدتی ایشان بیمار بودند و چند وقتی صدایشان را از دست دادند. آن دوره با هم ارتباطتان چطور بود؟

یک دوره خیلی بدی داشت؛ من هم پیگیر حالش بودم. بیشتر به خانمش زنگ می‌زدم. چون نمی‌توانست حرف بزند. چندبار هم بیمارستان رفتم و بهش سر زدم. متأسفانه درگیری‌های درمانی زیادی داشت و گاهی خیلی حاد می‌شد. خیلی سخت است که شما به عنوان یک مسئول خانواده، انواع و اقسام بیماری‌ها را تجربه کرده باشید و حس سرپرستی و مسئولیت، نگران‌تان کند. به نظرم فشار عصبی باعث شده بود صدایش را از دست بدهد. البته بعد از این همه بیماری و چندین جراحی سنگین، الآن خودش را خیلی خوب حفظ کرده و روحیه بسیار خوبی دارد؛ دوباره برگشته و می‌خواند. انشالله سال‌های سال هم باشد و بخواند و لذت ببرد.

همسنگ‌پار

گفت‌وگویی صمیمی با آقای مجید ذاکری، ترانه‌سرا

آقای ذاکری کمی از گذشته خودتان بگویید.

من در زمان کودکی در بندرعباس بودم. آن زمان کمتر کودکی بود که با اصوات، سروکار و علاقه نداشته باشد. من در کنار این علاقه به موسیقی، به نوشتن هم گرایش داشتم؛ چون از همان کودکی، خیلی کتاب می‌خواندم. علاقه به موسیقی و نوشتن، من را به سمت ترانه سرایی کشاند و کم‌کم توانستم با خواننده‌های مختلف کار کنم. یکی از این خواننده‌ها آقای غلامرضا صنعتگر بود.

شروع کار مشترکتان از کجا بود؟

اولین تجربه کاری من با آقای صنعتگر، ترانه «میشه ضامنم بشی» بود که به پیشنهاد خودش آن را نوشتم. اولین ملاقاتمان به همین واسطه صورت گرفت. آقای صنعتگر از من می‌خواست برای سرودن ترانه خودم را در حرم امام‌رضا؟ ع؟ تصور کنم. تا آن زمان من هنوز به مشهد نرفته بودم؛ اما طبق گفته‌های غلامرضا و چیزهایی که از دیگران شنیده بودم، حال و هوای آنجا را تصور می‌کردم و می‌نوشتم. ترانه این کار دو قسمت دارد. یکی گویش بندری و یکی هم فارسی. این مدل ترانه را خود غلامرضا پیشنهاد داد. جمع‌بندی این شد که ترانه از زبان کسی باشد که با لهجه دریایی از بندرعباس به سرزمین آفتاب و به پابوس امام‌رضا؟ ع؟ رفته. یک بیت معروف دارد که می‌گوید:

مه از سیدمظفر، به تو دخیل ایندوم

نذر مه بیاروم به تا کیسه گندم

سیدمظفر کجاست؟

سیدمظفر یکی از برادران امام‌رضا؟ ع؟ است که بارگاهش در بندرعباس واقع شده. مردم محلی بسیار به ایشان ارادت دارند. خب ما می‌خواستیم از این سید بزرگوار و از کنار دریا به خراسان پل بزینیم.

ترانه که تمام شد و کار شکل گرفت، آقای صنعتگر به من گفت: مجید احساس می‌کنم واقعاً یک‌بار مشهد رفتی و برگشتی. به لطف خدا و خود امام رئوف، وقتی که این کار پخش شد، خیلی موردتوجه قرار گرفت. این کار خیلی دلی انجام شده بود و لاجرم هم به دل‌ها نشست. بعد از آن داستان، من جزو برگزیدگان جشنواره داستان‌های کوتاه ایرانی شدم. اتفاقاً این جشنواره در مشهد برگزار می‌شد. بالاخره برای اولین بار قسمت شد و من به پابوس امام‌رضا؟ ع؟ رفتم. در یک روز برفی در بهمن‌ماه برای اولین بار به حرم مشرف شدم. پا داخل صحن که گذاشتم و حرم و ضریح را که لمس کردم، انگار بارها آنجا رفت‌وآمد کرده بودم. آمده بودم بگویم؛ کمتر از آهو که نیستم، میشه ضامنم بشی؟

گویا آن کار را خیلی دوست دارید.

بعضی کارها در کارنامه آدم جا خوش می‌کنند. طوری که دیگر نمی‌شود از زندگی هنرمند جدایش کرد. انگار رفیق و همراهش می‌شود. آقای صنعتگر کارهای خوبی دارند؛ اما این کارشان چیز دیگری است. غلامرضا در یک دوره از زندگی‌اش، لحظه‌های سختی را پشت سر گذاشت. حس من این است که در آن لحظه‌ها، همین کار بود که دست روی شانه‌اش می‌گذاشت و می‌گفت دلت قرص باشد؛ من کنار تو هستم و هوایت را دارم.

من مطمئنم که اگر شخص دیگری غیر از غلامرضا، آهنگ‌سازی یا اجرای این آهنگ را انجام می‌داد کار این چیزی که الان هست، نمی‌شد. ایشان اشراف کامل به آهنگ‌سازی دارد. تسلط به سازهای مختلف دارد. درک بسیار خوبی از کلام دارد. کلام برای ما ایرانی‌ها مهم است؛ اینکه با چه وزن، ترکیب و حتی چه آوایی بر زبان جاری شود. غلامرضا، جان کلام را می‌فهمد. می‌فهمد که کلمه چه شخصیتی

دارد؛ برای همین کلام را به بهترین شکل، آهنگ‌سازی می‌کند. در نهایت هم به یک کار شنیدنی، فاخر و لذت‌بخش می‌رسد که خواننده با گوش‌ت و پوستش آن را حس می‌کند.

موسیقی هرمزگان چقدر در دیده شدن ایشان تأثیر داشته؟

جریان موسیقی در هرمزگان، پتانسیل بسیار بالایی دارد. ظرفیتی بسیار عالی که متأسفانه شناخته شده نیست. خود هرمزگان شبیه یک صندوقچه است، پر از نادیده‌ها و ناشنیده‌ها. صندوقچه‌ای که وقتی درش را باز می‌کنی، آن قدر رایحه‌ها و فضاهای مختلف دارد که آدم شگفت‌زده می‌شود. در مورد موسیقی هرمزگان نیز همین است. یک بستر خیلی خاص با ظرفیت‌های متفاوت دارد. در این بین اگر کسی در صندوقچه موسیقی هرمزگان را باز کند و آن رنگ و آن عطر و آن استعداد را به همه معرفی کند قطعاً همه خوششان می‌آید. استاد بهمنی این کار را برای مرحوم ناصر عبداللهی انجام داد. آقای عبداللهی در واقع به زیبایی، ترانه‌های استاد بهمنی را اجرا کرد. در ادامه، فضا برای خواننده‌های دیگر از جمله آقای صنعتگر عزیز فراهم شد. در حقیقت کسی که راهگشا بود و از این همه استعداد پرده برداشت و کسی که کمک کرد هنر بالقوه به بالفعل تبدیل شود، استاد بهمنی بود. البته مهاجرت از هرمزگان به تهران نیز در پیشرفت غلامرضا خیلی مؤثر بود. در پایتخت، شرایطی فراهم شد تا او با فضاهای متفاوت و افراد مختلف آشنا بشود. محیط جدید، زمینه همکاری با افراد بزرگی برای غلامرضا فراهم کرد. کارهایی که باعث شد بیشتر دیده و شنیده بشود.

هنوز به هرمزگان دل بسته است؟

هرمزگان خانه غلامرضا بوده و هست. او هیچ‌وقت اصل و ریشه‌اش را فراموش نکرده و نمی‌کند. او به تهران رفته اما هنوز لهجه آفتابی دارد. غلامرضا سال‌هاست که دیگر در بندر زندگی نمی‌کند اما هنوز با دوستانی که اینجا دارد در ارتباط است. رابطه‌اش را با بچه‌های هنرمند حفظ کرده و میان آنها بسیار محبوب است. البته دوستان هنرمند از شاخه‌های دیگر، حتی عموم مردم جامعه در بندرعباس او را دوست دارند. غلامرضا بسیار صمیمی و خاکی و مهمان‌نواز است. این را از این بابت تعریف می‌کنم که هر موقع به اینجا می‌آید، ما را در شهر خودمان مهمان می‌کند.

چه چیزی او را از دیگر خواننده‌ها متمایز می‌کند؟

عرق ایرانی و اسلامی. او یک ایدئولوژی خاصی دارد؛ یک باور قلبی. هنرمند تا چیزی را باور نداشته باشد، نمی‌تواند در موردش اثر خلق کند. وقتی از ایران صحبت می‌کنیم، از تخت جمشید و چهل‌ستون می‌گوییم، برای خلیج فارس کار می‌سازیم. وقتی راجع به صفای یک کوچه قدیمی یا امام‌زاده سیدمظفر اثری خلق می‌کنیم. باور قلبی مان است که به کمک مان می‌آید. این است که باعث می‌شود کار، خوب و تأثیرگذار بشود. شما باید به یک شخص، یک مکان و یک اتفاق احساس داشته باشید؛ باید در زندگی تان پررنگ باشد، باید با شما همراه باشد. فکر صبح و شب تان باشد تا از حس، تبدیل به اثر شود. غلامرضا عرق دینی، مذهبی و ملی خود را در آثارش روانه می‌کند. این موضوع همیشه برای عده‌ای ناخوشایند بوده. مطمئناً هستند کسانی که نوع دیدگاه‌شان این نیست. اکثریت جامعه چیزی را قبول دارند و برایشان ارزش است. ممکن است در این میان، عده‌ای هم این نوع نگاه را دوست نداشته باشند. نباید فراموش کنیم که هنر، سلیقه‌ای است. نوع موسیقی‌ای که هر فردی دوست دارد، سلیقه او است. دوستانی هستند که اصلاً فضای فکری غلامرضا را دوست نداشته و ندارند ولی او همیشه با احترام و لبخند از کنارشان عبور می‌کند.

یک بام و دو هوا نیست

میلاذ عرفان پور شاعر، ترانه‌سرا و مدیر سابق مرکز موسیقی حوزه هنری تهران است. از زمان مسئولیتش در مرکز موسیقی حوزه هنری ارتباطش با غلامرضا صنعتگر شکل می‌گیرد. به‌عنوان کسی که حدود شش سال در مرکز موسیقی حضور داشته و نزدیک پانزده سال است کار مدیریت و کار ادبیات و هنر را انجام می‌دهد، آقای صنعتگر را از دریچه نگاه خود برای ما بازگو می‌کند.

شما چطور با آقای صنعتگر آشنا شدید؟

بنده خب شعر می‌گویم و با خوانندگان ارتباط دارم ولی یکی از خواننده‌هایی که دوست داشتم زودتر سمتش بروم و با او کار کنم، غلامرضای عزیز بوده. چون برخی کارهایش در ذهنم مانده بود. به‌خصوص کار شهدای غواص، کاری که در مرکز راه تولید شده بود با شعر حامد عسگری عزیز و لهجه جنوبی. صدای زیبا و زنگ‌دار غلامرضا در گوشم می‌نواخت. در همان دیدار اول، حس برادری و راحتی با غلامرضای عزیز کردم و گویا سال‌ها بود که او را می‌شناختم. از پی دیداری که با او داشتم، ده‌ها قطعه با هم تولید کردیم که شاید معروف‌ترین و یکی از اولین قطعات، آهنگ «قاسم هنوز زنده است» بود. قطعه‌ای که به‌نوعی شاید نقطه‌عطفی در کارهای غلامرضای عزیز بوده. بعد از آن قطعه معروف امام رضایش، قطعه‌ای بود که بسیار بسیار شنیده شد و الحمدالله مورد لطف مردم قرار گرفت.

راجع به خود ایشان و خلیاتش بگویید.

غلامرضا شخصیت هنرمندی است که می‌شود در مورد ابعاد مختلف شخصیتش صحبت کرد. یک بُعد هنری غلامرضاست که خواننده‌ای است از نسل خواننده‌هایی است که از آنها کمتر اسمی به گوش می‌رسد. او از نسلی است که شاید کمتر کسی مثل او فعال باشد و مخاطب داشته باشد. اما از آن نسل غلامرضای عزیز باقی مانده و پویا و سرپاست و دارد دغدغه‌مند می‌خواند. صدای نازنین غلامرضا، نوعی نجابت را در خودش دارد. همچنین نوعی وقار، استحکام و حماسه را که این توأم‌بودن، سبب شده که نوع صدای صنعتگر، ویژه باشد و کمتر قابل تقلید. اینطوری است که خودش هم مقلد کسی شناخته نشده.

غلامرضا صنعتگر خواننده‌ای است که کمتر تن داده به برخی مسیرهای اشتباه؛ به‌خصوص از حیث فنی، محتوایی و ساختاری. سعی کرده با احتیاط بیشتر و دغدغه ساختاری و محتوایی زیاد و با سخت‌گیری، کارهایش را انتخاب و تولید کند.

ویژگی دیگر غلامرضا روی باز و تواضع و صمیمیتش است. در بازار موسیقی و در عالم تولید، امروزه اگر بخواهد کاری شکل بگیرد، خیلی جاها حرف اول را اقتصاد می‌زند اما در کارهایی که ما با هم تولید کردیم، شاید کمترین اهمیت کار بحث اقتصادش بوده؛ بیشتر روح کار، جنس کار و محتوای کار مهم بود. با وجود اینکه از مسائل اقتصادی بی‌نیاز نبود ولی مقدمه کار را هیچوقت بحث اقتصادی قرار نداد.

ویژگی بعدی او توجه به شعر و شاعر است. متأسفانه کمتر خواننده‌ای اینگونه پیدا می‌شود. حتی بعضی در استودیو می‌آیند، شعر را می‌خوانند و می‌روند و اصلاً متوجه نمی‌شوند که شعر را چگونه انتخاب کرده‌اند یا شعر چه معنایی دارد. اما غلامرضا شعر را تا حدود قابل قبولی می‌شناسد. این ذوق را دارد و در مورد شعر هم معمولاً خودش نظر می‌دهد. این باعث می‌شود کارهایی که می‌خواند از حیث ادبی، سطح کیفی قابل قبولی داشته باشد.

ویژگی‌های دیگری هم از او به یاد دارید؟

بله! ویژگی دیگرش توجه به موضوعات مردمی و حرف‌های دل مردم است. غلامرضا انسان باورمندی است؛ می‌شود از کارهایش فهمید. در کارهایش با موضوع امام‌رضا؟ ع؟، حضرت زهرا؟ عها؟ و بسیاری دیگر می‌شود اعتقاداتش را فهمید. چقدر راجع به شهدا کار کرده! همه اینها نشان می‌دهد که چه توجهی به این موضوعات ارزشمند و مهم دارد. کاری که برای شهید سلیمانی خواند که به‌نظرم یکی از قطعات ماندگار تاریخ موسیقی بعد از انقلاب شد. او با کارهایش ارتباط دلی دارد.

خاطره‌ای از ایشان به یادتان هست؟

یک روز ساعت حدود شش صبح بود که با من تماس گرفت و گفت یک خواب دیده‌ام. خوابش را این‌طور تعریف کرد: در حوزه‌هنری در دفتر شما بودیم. قرار بود، باهم به سمت سالن رونمایی آلبوم جدیدم به‌نام خاطره‌باز برویم. چند جوان رشید آمدند داخل اتاق و گفتند ما شهدای گمنام خاورشهریم. پسر هر هفته، پنج‌شنبه‌ها به ما سر می‌زند. آمده‌ایم تا همراهیت کنیم. می‌خواهند شما را بزنند؛ اما ما نمی‌گذاریم و همراهیت می‌کنیم. یک‌آن یکی دست گذاشت پشت من. برگشتم دیدم حاج‌قاسم است، لبخندی زد و گفت که آن کار شهیدت را حتماً بخوان. منظور همان کار «یک گل سرخ» بود که در آلبوم خاطره‌باز منتشر شد. کار زیبایی بود با شعر آقای مؤدب که خودش هم فکر نمی‌کرد که از آن شعر بشود، موسیقی تولید کرد. خیلی کار دلی و متفاوتی شد. بعد از آن خواب، متوجه شد که پسرش عرشیا چند هفته قبل از کنکور هر پنجشنبه به شهدای گمنام خاورشهر سر می‌زده و آنجا متوجه شد که این خواب، خواب صادقانه بوده. اتفاقاً با هم رفتیم و آن محل را دیدیم. در شرایطی که جمله‌های مختلفی از داخل و خارج روی این مسائل و موضوعات است، خیلی‌ها شاید چشم دیدن خواننده و هنرمندی را نداشته باشند که در این موضوعات بخواند اما او همیشه پای عقیده خودش محکم ایستاده و برگ زرینی را در تاریخ موسیقی انقلاب و کارهای خودش ثبت کرده.

گویا کلاً ارتباط خوبی باهم دارید.

بله! یک‌بار دیگر غلامرضا تماس گرفت و با بغض و یک حس وصف‌ناشدنی گفت: میلاد! می‌خواهم برای آقا تا هستم بخوانم. دوست دارم تو و مهدی سیار شعرش را بگویند. با مهدی صحبت کردم و کار را شروع کردیم. این کار یک مقدار طول کشید چون خیلی حساس بود. غلامرضا مدام پیگیر بود که این کار به نتیجه برسد. دوست داشت خودش بخواند. نهایتاً کار منتشر شد و واقعاً همت خود غلامرضا پشت این کار بود و نه هیچ نهادی. خودش تهیه‌کننده بود و کار را با هزینه شخصی و کمک دوستانش منتشر کرد. جزو معدود کارهایی بود که شاید در این موضوع می‌شود شنید و لذت برد.

کیفیت کارش را چطور می‌بینید؟

او اشراف قابل قبولی به موسیقی دارد. کمتر خواننده‌ای است که خودش اهل موسیقی باشد یا تنظیم‌کننده، آهنگ‌ساز و ملودی‌ساز باشد. غلامرضا هم خواننده خوبی است و هم در حد کفایت ذوق ادبی دارد و شعر را می‌شناسد و در حد کفایت ملودی‌سازی را بلد است. بعضی از کارهای خودش را خودش ملودی‌پردازی کرده. تنظیم‌کننده خوبی هم هست. غلامرضای عزیز به جز فعالیت هنری جدی‌ای که دارد، در حوزه‌های اجتماعی هم به‌شدت فعال است. به‌شدت دست‌به‌خیر است و خیلی جاها دستگیری می‌کند. به زندانی‌های زیادی کمک کرده و خیلی‌ها را از پای چوبه‌دار نجات داده. گرفتن رضایت و از این جنس کارهای خیری که شاید خودش راضی نباشد گفته شود. اما نشان داده از جمله هنرمندانی است که از شهرتش در راستای کمک به مردم استفاده می‌کند و نه در راستای فخر به مردم. هنرمند مردمی است. تکلیفش با خودش روشن است و یک‌بام و دوهوا نیست. واقعاً یک چنین شخصیتی، قابل تقدیر است. خیلی‌ها شاید بیرون از گود ایستاده‌اند و می‌گویند این هنرمند حتماً به جایگاه اقتصادی رسیده که دارد این

کارها را می‌خواند؛ ولی ما که در جریان زندگی او هستیم می‌دانیم که مستأجر است و مشکلات عمده‌ای دارد. بعضی اوقات و در تأمین هزینه بعضی از عمل‌های جراحی‌اش با سختی مواجه بوده.

من که تولیدکننده و سفارش‌دهنده خیلی از کارهایش بوده‌ام اطلاع دارم که در ازای چه مبالغی یا اصلاً بدون انتظار مبلغی کارها را خوانده. قابل گفتن نیست اما آلبوم اولی که با غلام‌رضای عزیز تولید کردیم، فکر می‌کنم به خودش چیزی ندادیم و همه هزینه، صرف تولید شد. کسی که بیرون از گود نشسته، ممکن است تهمت‌های ناروایی به او یا امثال او بزند.

ارتباطش با خانواده چطور است؟

در کنار همه ویژگی‌های خوبش به‌نظرم خانواده دوست بودنش مهم‌ترین است. احترام و ادبی که مقابل مادرش دارد در زندگی او خیلی پررنگ است. غلامرضا یک هنرمند شهرستانی است؛ اهل بندرعباس. خیلی موقع‌ها شاید تصور غلطی وجود داشته باشد که مثلاً هنرمندان شهرستانی یکی دو درجه از تهرانی‌ها پایین‌ترند. شاید به جرئت بشود گفت که نود درصد هنرمندان شاخص کشور، شهرستانی هستند. هرمرگان عزیز هنرمندان بزرگی داشته و در رأسش در موسیقی، زنده‌یاد ناصر عبداللهی است. شاید بعد از ناصر تنها کسی که به نوعی مسیر درست ناصر را در موسیقی ادامه داده و درخشیده، همین غلامرضا باشد. کارهای ماندگاری خوانده که از خودش بوده و ادا درنیآورده. تلاش کرده که همیشه با خودش و مخاطب صادق باشد. او خیلی از کارهایش را در شرایطی خوانده که شاید درد جسمی داشته اما می‌بینیم که او خوانده و دردش باعث نشده که کار شنیده نشود.

با پسرش هم کار کردید؟

خیلی خوشحالم که یکی از میراث‌های ماندگاری که از غلامرضا خواهد ماند (به‌جز کارهای خوبی که دارد) پسرش عرشیا است. عرشیا جوان بسیار مؤدب و نجیبی است. درست مثل پدرش اهل دل، باصفا و بسیار معتقد است. کمتر جوانی را به این پاکی، صداقت، تواضع و ادب دیده‌ام. این ادب را از پدر و مادرش میراث برده. عرشیا تنظیم‌کننده خیلی خوبی است. ما او را کم‌کم مشغول به کار کرده‌ایم و اینجا بعضی از کارهایش را خودش تنظیم کرده. روز اولی که کار را به او سپردیم پدرش تعجب کرد. شاید انتظار نداشت که عرشیا الآن بتواند کار جدی تولید کند. هرچند غلامرضا خودش در تربیت موسیقایی عرشیا، نقش مهمی دارد اما دید که پسرش از پس آن برآمده و یک کار خوب برای ما تولید کرده. همان زمینه کارهای بعدی هم شد.

سفارش دل

گفت و گو با احمد رمزی، سرپرست مرکز موسیقی حوزه هنری

فرم و محتوا، داستان همیشگی عرصه هنر است. خیلی از هنرمندان به یک طرف، روی می آورند و از باب دیگر آن غفلت می کنند؛ اما تعدادی هم، هر دورا با هم دارند و در نتیجه، اثرشان کار خوبی از آب درمی آید. در این بین تعداد بسیار کمی، هر دو مقوله فرم و محتوا را در راستای هدف والایی به خدمت می گیرند و آن گاه با دلشان برای آن هدف کار می کنند. چنان که آفتد و دانی، نتیجه می شود: هر سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

راجع به آشنائیتان با غلامرضا صنعتگر بگویید.

سال ها قبل، برای اولین بار، در فضای موسیقی پاپ، صدایش را شنیدم. به نظر بنده در دو دهه اخیر، جزو خواننده هایی بوده که صدای خاص خودش را دارد. بسیاری از اهالی موسیقی ایرانی و موسیقی پاپ، سعی می کنند تحت تأثیر خواننده ای خاص بخوانند و صدایشان را شبیه کسی کنند ولی صدای آقای صنعتگر، مخصوص خودش است و همیشه از تحریرها و تکنیک های خودش استفاده می کند. از همان ابتدا کارهایش را دنبال می کردم. هم می شنیدم و هم کلیپ هایشان را می دیدم. از همان موقع ها چیزهایی در مورد شخصیت و فضای اعتقادی اش به گوشم می خورد که آن هم برایم جالب بود؛ مثلاً از کسانی که در استودیو کار می کرده اند، شنیدم: «صنعتگر موقع نماز، برنامه را قطع می کند و می رود نماز می خواند». شنیدن این جملات برای من خوشایند بود و این ذهنیت را داشتم که یک بار او را ببینم. خدا خواست و چند سالی در حوزه هنری انقلاب اسلامی توفیق خدمت را کنار آقای اسلام پور پیدا کردم و آنجا که رفتم آقای صنعتگر را دیدم و با هم ارتباط گرفتیم. قطعاتی را با حوزه هنری کار کرد؛ مثل «به بهانه تو» که برای حضرت زهرا؟ عها؟ بود یا اثر «غافر الذنب» که کارهای شاخصی شدند. در آنجا خیلی ارتباط مان صمیمی تر شد؛ هم با خودش و هم با پسر عزیزش که او هم از هنرمندان آینده دار است. کاری با نام کلمه، هم با عرشیا صنعتگر انجام دادم برای تیتراژ یک برنامه در مورد سیر و سلوک عرفانی. چون آهنگساز و خواننده اش من بودم و تنظیمش را عرشیا انجام می داد خیلی با هم حشرونشر داشتیم. در این رفت و آمدها از پدرش می شنیدم یا از او در موردش می پرسیدم. وقتی از اعتقادات پدرش می گفت، آقای صنعتگر در ذهن من شخصیت جذباتری می شد. شنیدم در کار خیر نهانی هم هست. با خوشرویی و اخلاق خوبش کمک دست جوانان هم هست. مثلاً عرشیا می گفت: «هزینه فلان کار را داده» یا گروهی لنگ نوازنده مانده اند و پدرم به کمکشان رفته. هرگز این کمک ها را جایی نگفته. به طور کل، این خانواده آدم های بزرگ و اهل دل هستند. وقتی بهشان نزدیک تر می شوی، بیشتر به بزرگی آنها پی میبری، درست برعکس آدم های کوچک.

راجع به درونیات ایشان بگویید.

وقتی به غلامرضا صنعتگر نزدیک شدم، اعتقاد راسخ و عشقش به انقلاب، شهداء، امام و... را دیدم. یک کار هم برای شخص خود مقام معظم رهبری ساختند. من می دانم هر کسی شجاعت تولید کارهای این مدلی را ندارد؛ چون در حوزه موسیقی کسانی که در این فضا کار می کنند، دچار محرومیت هایی در فضای هنری می شوند و خیلی اقبال هنری پیش رویشان نیست. ولی جدی بودنش در این راه برایم از خصوصیات خیلی جالبش است. وقتی برای معصومین؟ ع؟ یا شخصیت هایی مثل حاج قاسم کار می کند، نگاه عمیق و خالصانه اش بیشتر به چشم می آید. یعنی یک شخصیت ممتازی در کنار شخصیت موسیقایی و صدای خاصی که دارد آدم را به سمت خودش می کشد. علاوه بر همه خصوصیات خوب و مثبتش، شجاعتش در این مسیر هم قابل تحسین است. در زمانه ای که هر کسی فکر می کند فقط خودش دارد حرف دل مردم را می زند، آقای صنعتگر، واقعاً این همراهی با مردم را دارد و همگام و همراه مسائل اجتماعی است و بسیار جدی فعالیت های خودش را انجام می دهد. او با شرایط خاص و فشارهای زیاد، خیلی مصمم است. از تواضع او که هر چه بگویم کم گفته

ام؛ می‌دانم توانایی نواختن چند ساز را دارد، ملودی‌سازی اش فوق‌العاده است و در کار تنظیم هم تسلط بسیار خوبی دارد؛ ولی اصلاً بروز نمی‌دهد. اهل حاشیه نیست و هیچ‌گاه هم غیبت همکارانش را نمی‌کند. خواننده‌ی درجه‌ی یک که در کار خودش استاد است و اخلاق بسیار خوبی هم دارد.

راز ماندگاری آثار آقای صنعتگر چیست؟

صنعتگر با خصوصیتی که شمردم راز ماندگاری آثارش مثل «میشه ضامنم بشی» را لو داده. اخلاص، صفا و ارادات قلبی هنرمند، در هر حوزه‌ای از هنر باعث ماندگاری آثارش می‌شود. همچنین، رابطه‌ی قلبی فوق‌العاده‌ی آقای صنعتگر، با اهل بیت؟ ع؟ باعث شده تا او بتواند چنین آثاری را خلق کند. با اولین بار گوش دادن این آثار آدم متوجه می‌شود کار سفارشی نیست و کاملاً از اعماق وجود هنرمند آمده. وقتی کسی به فضای عشق به ائمه ورود می‌کند، انگار از حس عاشقانه‌اش در کار تزریق می‌شود. همین آلفت قلبی در مداحی هست، در نقاشی هست، در خطاطی هست و خلاصه در همه‌ی هنرها این عشق دیده می‌شود. من آقای صنعتگر را اینطور دیده‌ام. به سفارش قلبش کار می‌کند. متأسفانه بعضی اوقات قضاوت‌های غیرمنصفانه هم در مورد او صورت می‌گیرد. مثلاً می‌گویند که سفارشی کار می‌کند؛ یا وقتی برای سردار سلیمانی خواند، خیلی‌ها گفتند که سفارشی کار است اما من می‌دانم این آدم ارتباط نزدیکی با شهداء دارد و کلاً اهل این حرف‌ها است.

ورود آقای صنعتگر به کارهای مذهبی برایش سودمند بوده؟

می‌دانم در این مسیر مشکلاتی داشته و خیلی هم اذیت شده؛ ولی این آزارها هیچ‌گاه او را دلسرد نکرده. همیشه تلاش‌ها و دوندگی خودش را ادامه داده. ارادت و علاقه به ائمه، رهبر، انقلاب و شهداء انگیزه‌ی همه تلاش‌های او شده. چون برای خودش مبنا دارد، همیشه حالش خوب است و خوشحال. این حال خوب و رضایتمندی او از خدا، توان ادامه‌ی مسیر را به او می‌دهد. هیچ مادیاتی هدایت‌کننده و کمک‌حالش نیست. از اسپانسر و پول‌های عجیب غریبی که بعضی‌ها می‌گویند هم هیچ خبری نیست. البته در ظاهر و در عالم مادی خیلی چیزها را از دست داده؛ ولی به نظر من، در عالم نور و اهل حقیقت خیلی چیزها را به دست آورده. او همیشه سعی می‌کند برای آخرتش توشه جمع کند. از این لحاظ، کار او بسیار ارزشمند است؛ مگر ما چقدر عمر می‌کنیم؟ آمده‌ایم در این عالم یک کار مثبتی انجام دهیم و برویم. نیامده‌ایم که بمانیم! حالا اگر هنر و حنجره‌ات را خرج این فضا کردی، بازی را بُرده‌ای و گرنه چیزی جز باخت به تو نمی‌رسد.

البته خوانندگانی که وارد چنین فضایی می‌شوند باید تاوان بدهند. فشار زیادی روی آنها می‌آورد؛ ولی قلبشان آرام است؛ چون با مبانی و قلبشان تصمیم گرفته‌اند و به این خاطر نمی‌لرزد و از خیلی تهمت‌ها اذیت نمی‌شوند. همه دیگر می‌دانند غلامرضا صنعتگر، علاقمندهای خودش را دارد و مادیات در الویت‌های اولیه او نیست.

شما از لحاظ فنی این هنرمند را در چه سطحی می‌بینید؟

جدا از بحث پیوند عاطفی و قلبی او با کارهایش، از لحاظ فنی هم بسیار خوب، زیبا و قدرتمند دست به اجرا می‌زنند. من زمانی که خواندن آقای صنعتگر در استودیو را دیدم، متوجه قدرت او در خوانندگی شدم؛ پختگی صدا باعث شده که در مواقعی که بهم می‌خواند بسیار زیبا این کار را انجام دهد و در مواقعی هم که زیر می‌خواند صدایش نلرزد؛ مثلاً شما در آن کاری که برای بهار ۱۴۰۲ به همراه چند خواننده‌ی دیگر خواندند را وقتی گوش می‌دهی، به قدرت و خلاقیت صدای آقای صنعتگر پی می‌بری. وقتی این هنر با ارادت قلبی هم همراه می‌شود، اثری مثل همیشه ضامنم بشی شکل می‌گیرد. از نظر خیلی از مردم غلامرضا صنعتگر مساوی است با آهنگ. اگر بخواهم باز از لحاظ فنی آقای صنعتگر را مورد تحلیل قرار بدهم، باید بگویم که او فقط خواننده نیست و توانایی نواختن چند ساز و ملودی‌سازی را هم دارد. معمولاً اینطوری است که خواننده‌های حرفه‌ای، ملودی‌پردازهای خوبی هم هستند؛ یعنی در بزرگان موسیقی ایرانی و پاپ هم اینطوری است. ملودی را می‌سازند، آهنگسازی می‌کنند و معمولاً تنظیم را به شخص دیگری می‌دهند. یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر به فرد صنعتگر این است که در تنظیم هم تخصص قابل‌تحمینی دارد.

تشکر از شما؛ به عنوان سخن آخر اگر حرفی با هنرمندان دارید در خدمت شما هستیم.

به نظر من هر هنرمندی باید اهل نهج البلاغه باشد و هر کدام باید ابزارشان را در خدمت خلق خدا قرار دهند. خوشنویس یک ابزاری دارد، آهنگساز و هر هنرمند دیگری هم همینطور. هرکس باید بداند در عالم چه کاره است. اگر نداند مبانی اش چیست و خودش هم حیران باشد، راه به جایی که نمی برد هیچ، امتی را هم گمراه می کند.

اگر هنرمند حالش خوب نیست، چه اصراری دارد که بخواهد نقاشی، خطاطی یا نویسندگی اش به اشتراک بگذارد. باید برود مبانی اش را قوی کند و بداند که در این عالم حساب و کتابی است. آنوقت هرچه در این بخش قوی تر شود خروجی هنریش هم قوی تر خواهد شد. در پله اول، هنرمند باید حالش در این عالم خوب باشد و مبداء و معادش را بداند تا با هر شبهه‌ای ارکان اعتقادی اش فرو نریزد. همچنین هنرمند باید در کنار تقویت اعتقادات و مبانی، از لحاظ فرم و محتوا و تکنیک هم قوی باشد و باید تخصص و تعهد را با هم بیاموزد. همه این ویژگی‌ها که گفتیم در غلامرضا صنعتگر وجود دارد و در کارش به صورت جهادی و علمی عمل می کند.

عرشیا صنعتگر، فرزند غلامرضا صنعتگر، هنرمند معروف و محبوب کشورمان است. متولد سال ۸۲ است و از ۱۳ سالگی به صورت حرفه‌ای وارد عرصه موسیقی شده. فوتوفن موسیقی را از پدر آموخته و هم اکنون هنرمند توانمندی در عرصه موسیقی است. پای صحبت‌های او نشستیم تا از پدرش برایمان بگوید.

خودتان را معرفی کنید و از ورودتان به عرصه موسیقی برایمان بگویید.

بنده عرشیا صنعتگر هستم متولد سال ۸۲ و فرزند غلامرضا صنعتگر. من به واسطه پدرم از بچگی به استودیو رفت‌وآمد داشتم. اما ۱۴ ساله بودم که به صورت حرفه‌ای، نوازندگی پیانو را شروع کردم. به ۱۷ سالگی که رسیدم، کم‌کم به حوزه تنظیم علاقمند شدم. پدرم هم کار تنظیم را انجام می‌داد و من پیش خودش کار کردم. فوتوفن کار را از او خیلی خوب آموختم و الآن خودم کار انجام می‌دهم. در همین یکی دو سال گذشته، برخی از آهنگ‌های پدرم را خودم تنظیم کردم. مثل: «اخم‌هاتو وا کن»، «زیباترین»، «شهید طیب‌نیا» و «خاطره باز».

پدرتان به چه سازهایی تسلط دارند؟

پدرم چندین ساز می‌زند و برای یادگیری هیچکدام از آنها، استادی نداشته. پرکاشن، پیانو، گیتار، درام، ادوات محلی بندرعباس و... از جمله سازهایی هستند که ایشان می‌نوازند. پدرم، بسیار پویا و علاقه‌مند به موسیقی است و خودش آنقدر تمرین و آزمون و خطا کرده تا نواختن این سازها را یاد گرفته.

پدر شما چه نشانه یا مشخصه‌ای دارد که او را متمایز کرده؟

تقریباً بیشتر مردم، پدرم را به واسطه کارهایی که برای امام‌رضا؟ و شهید سلیمانی خوانده، می‌شناسند اما به نظر من، رنگ صدای او نیز منحصر به فرد و مختص خودش است. می‌توان گفت، امضای خودش است. البته نه اینکه من به تنهایی بگویم گاهی صحبتی از بقیه اساتید موسیقی به گوشم رسیده و سخن آنها هم تأییدکننده حرف من است. هیچ‌وقت صدای تقلیدی نداشته و حتی کارهایش شبیه به کسی نیست. آثار او رنگ خودش را دارد و صاحب سبک است. کسی را هم ندیدم که بخواهد از او تقلید کند و همیشه متمایز بوده.

به نظرتان اگر آثار این هنرمند مثل «میشه ضامنم بشی» را شخص دیگری غیر از خودش آهنگ‌سازی می‌کرد باز هم تأثیرگذار بود؟

خیلی وقت‌ها به واسطه کارهایی که با افراد مختلف داشته، دیگران کار آهنگ‌سازی آثارش را انجام داده‌اند؛ ولی بیشتر وقت‌ها خود پدر آهنگ‌سازی را انجام می‌دهد. مثلاً کار «میشه ضامنم بشی» را خودش ساخت و دلنشین و پر مخاطب شد. به نظر من فقط هنر و تخصص او بود که می‌توانست آن ملودی را این قدر قشنگ بسازد و شاید اگر شخص دیگری آهنگ‌سازی می‌کرد تا این اندازه به دل نمی‌نشست. این کار حدوداً سال ۸۰ کلید خورد و ۸۲ پخش شد. من هم همان سال به دنیا آمدم. اما چیزهایی از مادرم درباره این آهنگ شنیده‌ام. او می‌گفت که پدرت برای این کار دو سال رفت و آمد چون روی آن خیلی حساس بود. مثلاً نوازنده که می‌آمد، پدرم از او می‌خواست برای این کار وضو بگیرد. حتی برای شعرش هم بسیار وقت گذاشته بود. البته صد درصد عنایت آقا هم بوده که تا این اندازه مورد استقبال قرار گرفته و محبوب شده.

چندی پیش پدرتان مریضی سختی گرفت و صدایش را از دست داد، شما آن روزها را به خاطر دارید؟

کلاس ششم بودم که به واسطه یک بیماری، پدرم صدایش رفت و تقریباً نمی‌توانست صحبت کند. هر چیزی که می‌خواست بگوید یا داخل دفتر می‌نوشت. یک دفترچه هم داشت که ما هنوز هم آن را داریم. پزشکان ما را ناامید کرده بودند و می‌گفتند از نظر علمی ممکن است هرگز صدایش برنگردد. حدود شصت روزی صدای پدر را نشنیده بودیم و تنها راه ارتباطی، همان دفترچه و نوشتن بود. عشق پدرم به امام‌رضا؟ باعث شد که پیشنهاد سفر به مشهد بدهیم. پدر پذیرفت و گفت که اتفاقاً خیلی دلم گرفته و دوست دارم بروم پابوس آقا. به سختی بلیط تهیه کردیم اما پدرم وقتی بلیطها را دید، همه را پاره کرد و گفت اگر آقا می‌خواهد من بروم مشهد، باید خودش مرا بطلبد. ما شوکه ماندیم؛ چون با هزار سختی بلیط گرفته بودیم. اما چیزی نگذشت که آقا خودشان ما را طلبیدند. شب بود که خادمان خود حرم با پدرم تماس گرفتند و گفتند: آقا امام‌رضا؟ شما را طلبیده که به زیارت بیایید. راهی مشهد شدیم و حدوداً سه روز آنجا بودیم. پدرم وقت بازگشت و لحظه‌های آخر، مدام برمی‌گشت و ضریح را نگاه می‌کرد. بعداً از او پرسیدم که چرا مدام نگاه می‌کردید؟ در جوابم گفت شفافیم را از آقا می‌خواستیم. مثل بچه‌ای که از پدرش درخواستی دارد. خلاصه که برگشتیم تهران و یک روز گذشت، ما هم دیگر امیدی نداشتیم. شب همه خواب بودیم که با فریاد یا امام‌رضای پدرم از خواب پریدیم. صدایش برگشته بود و ضامن آهو شفایش داده بود.

از آن شب دیگر صدایشان خوب شد؟

بله! امام رضا همیشه خیلی به ما لطف داشته و دست محبتشان روی سرمان بوده. این اتفاق هم لطف دیگری بود که خیلی برایمان امیدبخش بود. آن دوران برای ما خیلی سخت بود؛ اما هیچ‌وقت ایمانمان را به امام‌رضا؟ از دست ندادیم و مولا هم جواب توسل‌های ما را داد. وقتی آدم می‌داند یک نفر مثل کوه پشتش است و هوایش را دارد، واقعاً حس لذت‌بخشی است. پدرم همیشه رابطه عمیقی با امام رضا؟ داشته و دارد. معمولاً دوستان پدرم به او می‌گویند، نمایندگی رسمی امام‌رضا؟ در بندر عباس! انگار او یک واسطه‌ای است که ما به امام‌رضا؟ برسیم و همیشه برای زیارت و متوسل شدن به حضرت، از لینک پدر رد می‌شویم. او خادم افتخاری هم هست. من هم افتخار خادمی در چایخانه حضرت را داشته‌ام که بهترین تجربه عمرم بوده. حسی وصف‌نشدنی که هرگز ماندنش را ندیده بودم.

این اعتقاد پدرتان از کجا می‌آید؟

ایشان همیشه برایم از کودکی اش می‌گوید. اینکه چرا اسمش شده غلام‌رضا؛ چون دکترها به مادر بزرگم گفته بودند یا خودت زنده می‌مانی یا فرزندت. پدر بزرگم دست مادر بزرگم را می‌گیرد و می‌رود حرم امام‌رضا؟. می‌گوید آقا جان! اگر هر دو سالم بمانند نام نوه‌ام را غلام‌رضا می‌گذارم. از پدرم شنیده‌ام که در خانه پدر بزرگم همیشه روضه امام حسین؟ برپا بوده. برای همین، عشق به ائمه از همان بچگی با پدرم عجین شده. همیشه ارادتش به ائمه وجود داشته و این عشق، حاصل ورود به موسیقی نبوده؛ بلکه موسیقی، عشق و ارادت قلبی پدر به ائمه را نمایان کرده. البته که در تربیت ما هم طبق همین اعتقاداتش عمل کرد و همیشه به من می‌گفت هر جا دلت گرفت و کمکی نیاز داشتی، اول ائمه و بعد هر شخص دیگری حتی پدرت را صدا بزنی. اول سراغ آنها برو و بعد بیا پیش من. یکی از جاهایی که بسیار به آنجا ارادت داریم، امام‌زاده سیدمظفر است. خیلی وقت‌ها در درگیری‌های کار و زندگی پیشنهاد پدرم این است که برویم سیدمظفر زیارت کنیم تا حال و هوایمان عوض شود. اینها همه همان ایدئولوژی یا رویکرد و اعتقاد پدرم را نشان می‌دهد.

ارتباط پدرتان با بندرعباس و مردم آنجا و هنرمندان چطور است؟

پدرم عاشق بندر است و عرق خاصی به آنجا دارد. دلش طاقت ندارد که زیاد از بندرعباس دور بماند. کمی که می‌ماند تهران؛ دلش طاقت نمی‌آورد و می‌رود بندر؛ هم به مادرش سر می‌زند و هم به اقوامان. رابطه‌اش با هنرمندان آنجا هم بسیار خوب است. حسابی هوای جوانان هنرمند بندرعباس را دارد. مخصوصاً آنهایی که تازه کارند. گاهی دیده‌ام خودش برای استعدادیابی، می‌رود سراغ جوان‌ترها. چون موسیقی فضایی دارد که خیلی راحت نمی‌توان به آن ورود کرد. پدرم سعی می‌کند دستشان را بگیرد. مثلاً می‌گوید ملودی یکی از کارهایم را تو بساز

ولی درعین حال خودش کمکشان می‌کند. درواقع می‌خواهد برایشان رزومه باشد. همیشه می‌گوید من یکی از رسالت‌هایم این است و دوست دارم برای جوانان جنوب، امیدواری ایجاد کنم.

رابطه خودتان با بندرعباس چطور است؟

خودم دوسالی هست که به علت مشغله کاری و همینطور درس، بندر نرفتم؛ اما هم آنجا را خیلی دوست دارم و هم تا حدودی با محله‌ها و هنرمندان آنجا آشنا هستم. با آثار مرحوم عبداللهی و مرحوم ابراهیم منصفی خیلی ارتباط می‌گیرم. کارهایشان خیلی استادانه است و هنوز هم که هنوز است، تازه هستند؛ انگار همین دیروز ضبط شده. آنقدر ملودی کارها قشنگ است که اصلاً هیچگونه ضعف کیفیتی به چشم نمی‌آید. هنوز هم رنگ و بوی تازه و زیبایی خودش را دارد.

درمورد موسیقی بندر هم باید بگویم که فوق‌العاده است. خداراشکر بندرعباس در زمینه موسیقی، خیلی حرف برای گفتن دارد. هم اهالی آن شهر و هم استعدادهایی که دارند ورود می‌کنند رنگ و بوی خیلی خاصی دارند. من هم همیشه تا جایی که در توانم بوده، سعی کرده‌ام آن رنگ‌بو و ویژگی‌های بی‌نظیر موسیقی جنوب را در کارهایم داشته باشم. به خصوص که پدر هم موسیقی حوزه بندرعباس و جنوبی را به صورت تخصصی مهارت دارد. همیشه مرا همراهی می‌کند و نکات لازم را می‌گوید.

درمورد کار «قاسم هنوز زنده است» هم توضیح دهید.

کارهایی که پدر برای سردار سلیمانی و حضرت‌آقا خواندند، همیشه دلی بوده. در این موضوعات هیچ‌وقت منتظر نیست که کسی به او پیشنهاد دهد که این کار را بخوان؛ همیشه خودش پیش قدم است. درمورد کار «قاسم هنوز زنده است» هم دقیقاً همینطور بود. پدرم هیچ وقت امام‌رضا؟، ایران، رهبری و حاج قاسم را از هم جدا نمی‌داند. یعنی برای این موارد خاص، همیشه دلی کار می‌کند و با جان و دل جلو می‌رود. عقیده‌اش این است و محکم پای عقیده‌اش ایستاده.

روند برگزاری کنسرت‌هایشان به چه صورت است؟

درون کشور تقریباً در تمامی شهرها و استان‌های ایران کنسرت برگزار کرده. برون مرزی هم در کشورهای مثل یونان، رومانی، ترکیه، دبی، دمشق و سوریه کنسرت داشته. اتفاقاً دی ۱۴۰۲ در سوریه کنسرت داشت و کاری که خواند درمورد حاج قاسم سلیمانی بود. اخیراً هم در تهران در حال برگزاری یک تور درون کشوری است که قصد دارد انشالله هزینه‌ای که از این کنسرت‌ها کسب می‌کند در راه مدرسه‌سازی خرج شود.

ایشان به عنوان یک چهره معروف در کار خیر هم فعالیت دارد؟

تا جایی که به خاطر می‌آورم از همان کودکی همیشه وقتی را برای کار خیر در نظر می‌گرفت. حتی یادم است وقتی نه ساله بودم، دستم را گرفت و گفت بیا برویم جایی که با دیدنمان خیلی خوشحال می‌شوند. تصور ذهنی‌ام این بود که شاید جایی برویم که زیباست و... اما پدر مرا به یکی از زندان‌های تهران برای آزادسازی زندانیان برد. حتی یکبار خانواده مقتول از روی عصبانیت و ناراحتی از دست دادن فرزندشان، سیلی به پدرم زدند اما او مسیرش را ادامه داد و الحمدلله آنها هم رضایت دادند. پدرم همینطور در امر مدرسه‌سازی هم مشارکت دارد و اخیراً به عنوان سفیر مدرسه‌سازی معرفی شده. همینطور در تهیه بسته‌های حمایتی برای خانواده‌های کم‌برخوردار همیشه پیش قدم است. اما اصلاً دوست ندارد این موارد بازگو شود. حتی در اتفاقاتی مثل سیل و زلزله همیشه کمک‌رسان خانواده‌های آسیب دیده بوده. یک هنرمند به واسطه شهرتش در فضای خیلی بزرگتر و ابعاد وسیع‌تر از آدم معمولی می‌تواند کمک کننده باشد.

پس به نظر شما شهرت او در این امر تأثیرگذار بوده؟

بله صددرصد تأثیرگذار است. شهرت و مقبولیت بین مردم، باعث می‌شود که تأثیرگذاری بیشتر شود. نه صرفاً پدر من بلکه برای هر شخص دیگری هم به همین صورت است. اما پدر، همه این کارها را دلی انجام می‌دهد. ایشان اصلاً تمایل ندارد که کارهایشان بازگو شود و همیشه می‌گوید کار خیر را باید در تنهایی انجام بدهی. باید در خلوت باشد که هیچکس متوجه نشود. می‌گوید زمانی آن کار فشنگ است که سرت پیش خدا بالا باشد و کسی متوجه نشود که کار خیری انجام دادی. به این علت هم من هیچوقت جسارت نمی‌کنم و بیش از این توضیح نمی‌دهم. اگر دوست داشته باشد خودش برایتان خواهد گفت.